کلام الملوک ملوک الکلام

لله الحمد والمنة که درین ایام فرخنده فرجام نضارت انضمام کلام بلاغت نظام
فصاحت التیام یعنی رقعات پندآمیز موعظت خیز خزینهٔ آئین خسروی گنجینهٔ خوش تدبیری المسمی

رقعات عالمگیری

ریختهٔ کلک جواهر سلک سابق شاهنشاه هندوستان بدهٔ دودمان گورکان
نامی فرزندان امیر تیمور صاحبقران جد اعجاز طرازی جهان پناه حضرت اورنگ زیب عالمگیر غازی

در مطبع منشی نولکشور کانپور باهتمام بهگوان دیال ایجنٹ طبع گردید

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے اوسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادے ہین اُن مین بعض کتب انشاء فارسی و اُردو وغیرہ درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب منشات فارسی

انشاے بہار عجم - بالتزام الفاظ فارسی در رقعات کہ کوئی عربی کی لفظ نہین آئی مصنفہ مولوی امانت علی -

انشاے خلیفہ - مع اشعار کار آمد خطوط نویسی مشہور انشاء درسی از خلیفہ شاہ محمد قنوجی -

انشاے تمیز - مصنفہ منشی کال رای تخلص تمیز -

انشاے مادھو رام - مصنفہ منشی مادھو رام -

انشاے منیر خط نستعلیق مصنفہ میر صابی منیر لاہوری

ایضاً بخط شکست

انشاے بہار ہند - رقعات بعبارت عاری مسیح تصنیف عبد العزیز آروی -

انشاے جامی - مصنفہ ملا عبد الرحمن جامی -

انشاے طاہر وحید - از منشی مرزا طاہر وحید -

انشاے فائق - مصنفہ مولوی محمد فائق -

انشاے دولت رام - مصنفہ منشی دولت رام -

انشاے گلزار عجم - مصنفہ مولوی مقبول احمد فاروقی

انشاے مفید - مصنفہ منشی لچھمی رام پنڈت -

انشاے دلاویز - تلازم شطرنج مین مصنفہ مولوی عزیز آروی

انشاے عجیب - اسمین رقعات ہین سواے لفظ فارسی کے لفظ عربی نہین ہے مصنفہ منشی محمد جعفر -

ظہیر الانشا - مصنفہ منشی محمد ظہیر الدین -

انشاے صفیر بلبل - مع صحت نامہ یہ بڑے مرتبہ کی انشاء رنگین عبارت کی ہے مصنفہ مولوی عبد اللہ خان علوی خرجوی جنکا پایہ نثر نگاری مین ہمرتبہ قدما ہی -

انشاے دلکشا - جلی قلم مصنفہ منشی فتح چند -

انشاے بے نقاط - سب رقعے صنعت مسقوط النقاط مین ہین تصنیف منشی کامتا پرشاد -

انشاے لطیف - اسم با مسمی ہے تصنیف منشی ہیرا لال حمی باید شنید سے یہ نسخہ بھی بمصداق قل ما دل غایت درجہ سود مند اور جادی اندر زونپند ہے -

رقعات عزیزی مصنفہ جناب مولوی عبد العزیز صاحب آروی

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و آسمان

رقعات عالمگیری

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور بطبع مزین مطبوع جهانیان شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد انشای ثنای بادشاہی کہ سلطنتش مصئون از زوال و انتقال ست و پس از املای ستائش جہان پناہی کہ حلقہ بندگیش زینت گوش ستر تا سر سلاطین عالمگیر و رنگ زیب ہمایون فال بر رای مہر انجلای دانشوران سخن رس و سخنوران صبح نفس پوشیدہ نماند کہ درین نسخہ موسوم بہ رقعات عالمگیری ملقب بکلمات طیبات کہ مؤلف از رقائم کرائم بادشاہ دادگستر عدل پرور ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بہادر بادشاہ ہندوستان ست انار اللہ برہانہ ہمین پور خلافت و فرزند سعادت توام کہ نام از بادشاہ زادہ کلان سلطان محمد معظم المخاطب بشاہ عالم بہادر ست و در بعض سلطان محمد اعظم شاہ بہادر بادشاہزادہ دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شدہ و فرزند عالیجاہ خاصۃ القاب سلطان محمد اعظم شاہ بہادر ست و برادر نامہربان عبارتست از دارا شکوہ برادر کلان آنحضرت و فرزند زادہ عزیز و فرزندزادہ بہادر ارادہ است از محمد معز الدین بہادر پسر کلان شاہ عالم بہادر و محمد بیدار بخت بہادر ہمین پور سلطان محمد اعظم شاہ بہادر و فرزند زادہ عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بہادر پسر دوم شاہ عالم بہادر و عمدۃ الملک مدار المہام و آن فدوی از اشارہ است از اسد خان کہ بعد فوت شایستہ خان بخطاب

لہ مصئون بوزن مفعول اسم مفعول ہے صون معنے اسکے نگاہ رکھا گیا ۱۲ ص سکہ اپنی یاد پر کچھ لکھنا ۱۲ سکہ ذکر ان لفظون کا بطور براعت استہلال ہے ۱۲ براعت استہلال در تلمیح و ایہام کو لانا جو کتاب سے مناسبت رکھتے ہون خطبہ مین ایسے لفظون کی طرف اشارہ کرنا کسی قصہ یا حدیث و روایت تلمیح ایہام ایسے لفظ کا لانا جسکے دو معنے ہون اور معنے بعید مراد ہون ۱۲ ص سکہ وغیرہ کا زائل ہونا ابر کا کھلنا ۱۲ ص شہ روشن سے انکی محبت اور میل ۱۲ حرف

[illegible]

امیر الامرا سرفرازی یافته و خان فیروز جنگ انتجا غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ
اختصار القاب و الفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا بخشی ایماست از میرزا صدر الدین محمد خان
صفوی و میر آتش از ترتیب خان و حمید فقط اقتصار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد از رقعات
موسوم بادشاهزادهٔ کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقعه ۱ چهین بخلافت فرزند
سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلمه اعلیحضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و بدخشان و
خراسان و هرات ملک قدیم موروثی توجه مفرط داشتند و مکرر افواج بادشاهی بسپردگی مراد بخش با فوج
فرستادند چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بطلب حضور بر خاسته آمد
و باستمالت اهالی و اکابر آن دیار نپرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و ضایع گشت
ازینجاست که گفته اند از پسر ناخلف دختر بهتر نظر باین توجیه که ع اگر پدر نتواند پسر تمام کند + این فانی
را آرزو باقی ست تدبیرش غیر ازینکه نبیرهٔ آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته بآن سمت
بفرستیم دیگر از ما چه می آید با وجود تاکیدات حضور شما قندهار را نگرفتید تا باین هم چه رسد ظاهر کار تمام
عارف بخود بر عارف است این نمودی بود خود آفتاب سر کوه است بدست آمد چه دنیا و چه شما فکر خود کنید که
در آنجا پشیمان چه رو خواهید نمود و در آنجا بحضرت حق سبحانه تعالی و حضرت اعلی رقعه ۲ فرزند
سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلمه از عرض بعضی ظاهر شد که امسال نوروز بطور اهل
ایران تکلف کرده اند بفضل الهی عقاید خود درست دارند این بدعت تازه از که آموخته اند ظاهر آن
عرب که خود را سید میگویانند ع بدنام کنندهٔ نکونامی چند + تعلیم کرده باشد بهرحال چون این روز
از اعیاد مجوس ست و باعتقاد کفار هنوز روز جلوس بکرماجیت لعین و مبدا تاریخ من بعد عمل نباید و چنین جهال
بقفل گرایید بیت گفته گفته من شدم بسیار گو + از شما یک تن نشد اسرار جو استغفر الله ربی من کل ذنب
و اتوب الیه رقعه ۳ چهین زر سلطنت برای افغان پسر چامین که ظاهر بسیار دست و مبدا در عرضداشتی که نوشته بودند

بمطالعه رآمد بیشی مراتب خم دیزرگ امکان ندا رد وطرفه ترانیکه آن فرزند خبرخانه خود ندارند خبر پرداخت ایلیلز کجا یافتند
بهرحال ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است * و بپاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد رقعه ۴
همین پور خلافت بعرض رسید که آن فرزند نگاهداشت سپاه نمی نمایند و نوکران بیش مواجب نگاه میدارند ظاهرا قصد
چند هار داشته باشند خدا توفیق رفیق سازد اما است عا آمدن دار السلطنت لاهور که در نیولا کرده اند موجب این معلوم نشد
پانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن هندو مشیر را از نوکری برطرف ع از ماست همه فسادها باقی
رقعه ۵ همین پور خلافت با وجود سلامت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش کردید ما در ایام بادشاه زادگی
با امرا ایچه سلوک میکردیم که همه راضی بودند و در حضور و غیبت بخوشدلی تعریف و توصیف ما میکردند بلکه با صف و
اقتدار برادر نامهربان بعضیها ترک رفاقت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعیکه باشاره برادر نامهربان
حرکات ناملائم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند تا زمانه اغماض و تحمل متنبه شده از سر
انصاف اقرار بصاحب و صلگی ما کردند تا نقش سرداری و بهادری ما بر لوح خاطر اشرف قدس اعلی حضرت
مرتسم گشت و کارها دست بسته بزور بازو و این همه ضعیف صورت گرفت شما مثل فتح الله خانی را
رنجیده خاطر کردید هیچ سپاهی جگردار همه کاره را که بکار عمده شما آید شکسته دل نمودید فرد گر صد هزار
لعل و گهر میدهی چه سود * دل را شکسته نه که گوهر شکسته مضی ما مضی اگر حالا هم دلجوئی کنید بهتر و برای اصلاح
کار مفیدتر است بیت نصیحت کنمت بشنو و بهانه مگیر * که هرچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر * بیشتر هرچه رضا
والسلام علی من اتبع الهدی رقعه ۶ فرزند سعادت توام محمد معظم حفظ الله تعالی و سلم از نوشته عزیزی معلوم
شد که چیره زعفرانی بر سر و جامه پلوانی در بر دیوان می نشیند در شریعت چهل و شش ناز م باین ریش
و فش نه رقعه همین پور خلافت منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه بر زبان و حواله
شده ابلاغ نمایند از خود جز جرم نیست که کیستم و کجا میروم و بر سر این عاصی پر معاصی چه خواهد گذشت حالا
از همه مرخص میشوم و همه را بخدای سپارم فرزندان مدار کار مگار را باید که تخالف نکنند و مجوز کشت و خون خلق

که بندگان خدا بند نشوند آنچه بنظر می آید طرفه هنگامه بر پا شده نیست ایزد مقلب القلوب توفیق حفاظت
خلق او ارزانی دارد که ودائع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کناد بنام بادشاهزاده
محمد اعظم شاه بهادر رقعه - فرزند عالیجاه اسپ ابلق را که این مرتبه بکار نفرستاده اند از سوا[ی]
آن خیال خوشم و یاد از غمخوار بیکار پیر پیر ازان فرزند جوان بخت میرسد بکمال تحفظ بتحویل اسپخرام موسوم
کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصه
تا که فهرست آن بقید رنگ و نسل و سلسله آخته بیگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند رقعه فرزند عالیجاه
ڈالی انبه آن فرزند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد برای نام آنچه گمنام استدعا نموده اند چون آن فرزند
جودت طبع دارند رو دار تکلیف پدر پیر چرا می شوند بهر حال سدها رس و رسا بلاس نامیده شد
رقعه ۱۰ - فرزند عالیجاه مزه کھچڑی بریانی شما در زمستان بیاد می آید الحق که قبولی اسلام خان با
نمیرسد میخواستم که سلیمان بریانی پز را از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد اگر از شاگردان او کسی مهارت
این فن داشته باشد طلبیده آید و الا خوشا روزی که بیایند و بخورند و بخورانند بیت خوشا وقتی و خرم
روزگارے + که یارے برخورد از وصل یارے + بیت هوس از سرم یکسر نرفت + سیاهی ز مو رفت و
از مو نرفت + رقعه ۱۱ - فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزند زاده بهادر خوب آمد و کاردانش ترقی روزبروز دارد
حالا از تربیت والاجاه غافل نباید بود صوبه مالوه در صورت اقبال مهم سینتی و تنبیه جانان فرزند زاده
بهادر بحال خواهد ماند فرمان بهادر شد که از راجپوتان عمده راجه بشن سنگه کچهواهه همراه خود دارد و توپخانه
و غیره اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه دار اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار آن روی نربدا دیده راه راست
باسلام آباد عرف متهرا برسد رقعه ۱۲ فرزند سعادت توام عالیجاه من اعلی حضرت میفرمودند که تنها کار
بیکار انست انسان اگر با مور عقبی نتواند پرداخت ساختگی کار های دنیا چه بدست که الدنیا مزرعة الآخرة
واقع شده خود دیده و نفس نفیس چهار گھڑی آخر شب از خوابگاه برآمده با یشان توفیق وضو کرده

قسم ہے کھانے کی کچاول وغیرہ ... بیچڑی ... ۱۲ نفائس اللغات
تربیت پانا پرورش کرنا ۱۲
دنیا کھیتی ہے آخرت کی ۱۲
نفس نفیس سے مقصود جان اور تن اور جان ۱۲
بیچ کی چیز ...

بادراد و وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوة باجماعت فضلا نماز صبح ادا
کرده بجهروکه درشن تشریف می آوردند و دورنشینان را بسعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد برآمدن دو گهری
دیوان عام میفرمودند و دران مجلس جمیع منصبداران جز وکل بار مجرا یافته دیوان اعلی و میر بخشی بتجویز اهل
خدمات و حقائق حسن تردّدات و جانفشانی ناتمامان فوجداران و ایمنان وکروریان صوبجات بعرض
رسانیده دامن امید هرکدام بانجاح مرام پرداخته دلگیری دیگران مینمودند و بعد ملاحظه معتاد
اسپان و فیلان خاصه یک پاس و دو گهری روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص رونق می بخشیدند
و دران مقام بخشیان عظام احوال سرفرازان منصب بعرض انود و بحکم عرض مکرر و نظر ثانی حاصل میکردند
و اتجاسیب وقائع و سوانح هر صوبه بعرض کرده فرخوار هر مقدمه صدور احکام و فرامین را حکم ناطق میگفتند
تا قریب دو پهر این معاملات در پیش می بود من بعد بغیبت طعام خاصه که تاکیداً از وجه حلال مرتب میشد
متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت و دادگستری بقدر سد رمق نوشجان فرموده و جز اکل
و شرب نطیفه خوران و راتبه داران که اکثری از علما و فضلا و طلبه علم و مساکین و غربا و یتیمان و
بیکسان و بیماران بودند و بسیاری را از آنها و نظر کیمیا اثر ره شناس میداشتند استفسار نموده
در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی باول بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهری روز
از خوابگاه برآمده وضو کرده در نمازخانه بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر و اوراد
و تسبیح در دست دراسپ برج آمده می نشستند دیوان اعلی در آنجا حاضر شده بعرض معروض مطلب مالی
و ملکی پرداخته اکثر کاغذها بدستخط انور میرسانیده و چهار گهری روز مانده باز دیوان عام میفرمودند درین
وقت بخشی دیوان تن نوسرفرازان منصب طلبداران جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بغور
تمام تحقیق احوال حسب و نسب هر فرد و کاردانی هرکدام فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه جاگیر حکم
میفرمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتکده خاص تشریف میبردند و در انجا

مورخان شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و توانایان خوش الحان و سیاحان عرصهٔ جهان
اندرون پرده نشینان و پیران کهن سال که هر یک موافق رغبت طبع اشرف و اعلی احوال اسلاف از بزرگان و پادشاهان
و عجائب و غرائب دیار و امصار بعرض میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل وقت اشتغال روزی خود را
باین قسم تقسیم فرموده داد زندگانی و فرماندهی میدادند چون شفقت پدری در حق آن فرزند قلبی ست قلمی لهذا
در نوشتن و اطلاع دادن هرچه خوب باشد و بر آن فرزند ارجمند زیبنده بود بی اختیاریم در توقف آنچه باید
بر زبان قلم داده ام معاف دارند رقعه ۱۳ - فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه ظاهرا بسواری چیلی جلد
و تند میروند چنانچه سید سالبان بیرون از ایشان زیاد افتاد و زندگی را جواب داد و برین تعجب تحقیق طریق
سواری دیده اند چرا اسلاف آن پسندیده اند فرد آهسته خرام بلکه مخرام + زیر قدمت هزار جانست
رقعه ۱۴ - فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه حسن بیگ و دیوان کارچکله کوره از عنایت خاطر آن فضل
اجمل معزول نشده رعایای آنجا او را بیداد اند و سر بسنگ میزنند و میگویند ع اگر تو می نهی داد ور دونه
دادی هست محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام او بتمامی نویسند چه اعمال حق دانسته باحوال ساکنه آنجا در
والا جاگیر تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت رقعه ۱۵ - فرزند عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی آقلی بیگ
دیوان خاص آن فرزند کار را بجز دیسی سرانجام میدهد غنیمت است اضافه منصب و خطاب خانی اگر نوشته داده آید
آدم خوب مثل طلای بی غش است بیت آنچه بر جستیم و کم دیدیم و بسیار نیست + نیست جز انسان درین
عالم که بسیار نیست + روزی سعدالله خان مرحوم بعد فراغ از اوراد و وظائف تا دیر دست بدعا برداشته
بود یکی از ندمای گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هرچند جوهر دیانت
و امانت در خلقت انسانی جبلی ست بهرکه حق تعالی کرامت کرده باشد اما همت و انصاف آقا نیز دخلی
هست که نوکر را عرفه الحال از وجه معاش مقدار احوال فارغ البال دارد تا ضروریات عالم تعلق خلل انداز اعتقاد
او نشود ع که مزدور خوشدل کند کار بیش رقعه ۱۶ - فرزند عالیجاه برانصرجنگ التماس ماهی مراتب کرده اند اگرچه

ضابطه نیست که کمتر از شش هزاری مرحمت شود لیکن چون دو کار دست بسته از دست تو برآمده و پاس خاطر
آن فرزند علاوهٔ آن لهذا دادیم از همان ماهی مراتب که از انجا آورده بلی بگیرد و شکر این موهبت عظمی که
افوق مرتبه دست بجا آرد رقعه ۱۷ - فرزند عالیجاه میرخان متصدی محال حصه سپاه آنفرزند پرگنه
سکر ارا واگذاشت نموده عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبداران است از ینجا
گوشت و استخوان آنچه بود برابر قیمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر برآورده
از همانجا بدهد رقعه ۱۸ فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه از وقایع صوبه مالوه بعرض رسید
که بهار سنگهه بوندیله بدباطن که از کمال نخوت و پندار پایهٔ شور و فساد شده مصدر هنگامه آرائی بود از دست
ملوک چند چشیده ست و دیوان آنفرزند احمید اقبال پیوند کشته شد و بجهنم واصل گشت الحمد لله علی کل
حال بیت ای خدا آوبان حسانت شوم + اینچه احسان ست قربانت شوم + فی الحقیقت ظهور این نتیجه
فیض تربیت آنفرزندست که نوکران آن والاده بسر گرم کارهای عمده پادشاهی میکند این نتیجه که تهنیت حاکی
زبان نیاید مالا مروارید قیمتی پنجاه هزار روپیه برای آنفرزند مرحمت نمودیم چون این هندو همان قتل
راست آورده که گویا گنجشک مردانه باز را زده او را بمنصب پانصدی ذات و صد سوار و خطاب رائی
و خلعت و شمشیر و اسپ سر بلند بخشیدیم آنفرزند هم رعایتی در خور که موجب تیار زاد و اقران و امثال
تواند بود والبته مع نشان تحسین و آفرین استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر را هوس حسن خدمت
نتیجه افزاید رقعه ۱۹ - فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورتهه از فتح جنگ خان بابی تغیر کردن به برادر داروغه
دیوانخانه خود دادن شیشه دست را به دست خود شکستن ست قوم بابی در صوبه گجرات از مدتها موقر و اسم و دم سپاهگری
دارند فوجداریها صوبه غیر از انها بدیگران دادن دور از عقل ست سورتهه جائیست که مثل حسن علیخان بسر
آله وردیخان و صف شکن خان و غیره پنجهزاریان فوجدار آنجا بودند تا از عهدهٔ بندوبست آنجا برآمده
اگر متصدیان آنفرزند بنقشه عمل شجاعت خان سوم راه روند خوبست والا این صوبه گجرات ست خدانخواسته

اگر سررشتهٔ عمل بکد و جابر بهم خورند تدارک آن بطول خواهد کشید بشیر مختار اند بیت من نگویم که این مکن
آن کن مصلحت بین و کار آسان کن + العاقبة بالعافیة رقعه ۲۰ - فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان
معلوم شد که شاهراه از بهادر پور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافران
بغارت میبرند و مترددین بانیست نمی توانند آمد و رفت نمود هرگاه در قرب لشکر ما و شما اینحال بوده باشد وای
بر حال طرق دور دست و معلوم میشود که منهیان اخبار معتبر بآن فرزند نمیرسانند از انجا که غفلت و بی پروائی
خلاف طریق ریاست و جهانبانی ست کاتبان جدید بتهدید یقین نمایند و عمله و فعلهٔ پیشین را بسزا رسانند و فوجی مستعد
مقرر سازند که استیصال مفسدان از بیخ و بن ده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند تنگ بدعملی تا
گوارا توان کرد بیت من نمیگویم زیان کن یا بفکر سود باش ای ز فرصت بیخبر در هرچه باشی زود باش
والدعا رقعه ۲۱ - فرزند ارجمند عالیجاه آنچه از ره عینی خوش قماش کم است اکنون باوجود تلاش هم نمیرسد بطریق
پیشکش آورده بودند درین ضمن کرسی کچکاره نیز بنظر گذشت برای آن فرزند ارجمند فرستادیم شکر
عطیه بجا آرند و در ارسال الی النیه تلافی ما فات کوشند رقعه ۲۲ - فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بمجلس
عبد اللطیف قدس سره الشریف رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات لاهور برای
مصارف خانقاه مقرر کرده شود این دو مصرع بر زبان صدق ترجمان راندند بیت شاه ما را ده دهد منت نهد
رازق ما رزق بی منت دهد + گفتیم همچنین ست ما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی و
عاقبت خود حصول دعای مزید نعمت و دولت نه برای آرزو و منت گفتند اگر فی الحقیقت ارادهٔ ضمیم اراده
باطن نیت خیر ست نصف غلات از حصهٔ رعایا بگیرند بلکه بمظلومان محنت کش زیاده از آن بگذارند و
ادرار و وظیفه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در بیابانها و زوایا و ویران مسکن دارند مقرر
سازند و بداد مظلومان نوعی برسند که حق کسی تلف نشود و دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد از ذوق
نعمت مشاهده نمایند بتقریب نالش سکنهٔ چکله کوژا این نقل بیاد آمد که بی اختیار بآن فرزند قلمی شد والدعا رقعه ۲۳

مه غلط العوام ہے ۱۲ انه خانقاه وه مقام ہے جسمیں درویش اور مشائخ بستے رہتے ہوں اور وہاں بیٹھکر عبادت کرتے ہوں ۱۲ لله ترجمان ایک بان

فرزند عالیجاه داروغهٔ توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد کرده اند و تهانجات بخویشان
اقربای عمدار خوار سپرده مستغیثان بحمایت داروغهٔ مذکور بعد آنکه فرزندی بارها می یابند و جمعی از مردم
رشوت خوار ۱۲
خوار او باشن رفیق و آماده شده خلق الله را ایذا میدهند حیرانم که در وقت جزای اعمال چه جواب خواهیم داد
و او حق سبحانه تعالی عادل است اگر ظالم را کار فرمائیم هر عذابیکه از ظالم بامور رعایا بر آید عدل است بآن
سزاواریم که ظالم را از مردادن بیداد دادخواه نرسیدن بمعنی خود مجوز ظلم بودن است بیت گندم از گندم
بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل مشو + رقعه ۲۴ ـ فرزند عالیجاه مشتول اند بانو ضعیفه تاکی بحال
تباه و محروم خواهد بود دیرباه شما حصه دار دنوا شهائیکه کرده اند نتیجه آن دیدند مسلمت حق هیچ حال تباه
یعنی سزا ۱۲
و محروم خواهد بود دیر یا زود روزیکه فیل فتح جنگ خان بر آن فرزند حمله آور دمیرید چه کار رستمانه کردید فیل را
از شوخی باز داشت و خلعت عنایت ما گرفت که حق خانه زادی بجا آورد هم عزو جاه گیرم برای خدا و خاطر ما
سینه را از کینه دیرینه پردازند و آن ضعیفه را که غیر شما دیگری ندارد مشمول سازند بیت قدر جان خود را بیفزا
خالی کریں ۱۲
قدر + که هرگز نباید زپرورده غدر + رقعه ۲۵ ـ فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خان وحی نیست که خواهی
بیوفائی ۱۲
نخواهی بر آن عمل کرده شود بعد تحقیق آنچه لازم است حکم کرده خواهد شد رقعه ۲۶ ـ فرزند عالیجاه روزی
سعدالله خان در حضور پرنور آمد اعلیحضرت سبب پرسیدند عرض کرد که فقره چند در ریاضی بنظر آمده بود
یعنی شاہجہان کے پاس ۱۲
نقل بر میدارم تا بعرض رسانم قیام بنیان سلطنت از عدالت و انصاف است ملک و مال از شجاعت و سخاوت
انصاف ۱۲ — دلیر ہونا ۱۲
صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از قرب جهلا نشان عقل است عامل بودن بعقاید و مستقل
پرہیز کرنا ۱۲
ماندن در عین شدائد مقصور بودن در امور دینی از تدبیر راضی و شاکر ماندن به تقدیر دیر پائی خاندان از ترحم
کوتاہی کرنیوالا ۱۲ — یعنی اندازہ حقیقی ۱۲
نمودن بر یتیمان و محتاج نشدن خود از کامروائی محتاجان انصرام امور ملکی باصلاح و صوابدید وزرا
مظفر و منصور بودن باستمداد همت فقرا است ماندن از نیت ازاله درد مندان امیدوار رحمت
داشتن از جناب حق تعلیم چه اهم بود مهربانان آنحضرت خیلی محظوظ شده بوسه بر پیشانی خان مبرور

سله مستغیثان بر ترکیب الف و نون فارسی جمع مستغیث کی مستغیث کے معنی فریادی ۱۲ سله حمایت حا کے کسرہ سے مدد کرنا کسی کو بچانا ۱۲ سله از ظالم الخ یعنی ہمارے مقرر کئے ہوئے ظالم سے جو ظلم پیدا ہو ۱۲ سله تجویز کرنے کے معنی روا رکھنے والا ۱۲ سله مکافات بدلہ یعنی گیہوں کا پھل ۱۲ سله زاہرہ بانو نام ہے کسی عورت کا اور بانو کے معنی بیوی بی بی اور وہ بی بی جو گھر میں بڑی ہو ۱۲ سله نبیرہ بفتح نون دختر زادہ یعنی بیٹی کا بیٹا ۱۲

[illegible]

داوند آخر روز چند خان محمودی زرد وزی یکرنگ بخان مذکور مرحمت فرمودند خواستم که تنها
تلمیذ ذبناشم با آن فرزند دلبند هم نوشتم توفیق حمل بهگنان رفیق باد رقعه ۲۲ - فرزند سعادت توام
محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهر الپیس ناظر دیوانخانه آنفرزند عالیجاه در نقارخانه عمارتمیاز حیف صد حیف
با وصف دعوی جهانبانی اینهمه غفلت و نسیانی هرکاره‌ها را چه شد که خبر می رسانیدیار فروشی خواهد بود دکانیان
جدید مقرر سازند و تهدید کنند رقعه ۲۳ - فرزند عالیجاه ظاهر الیشان یکماه طرف دریای تل در صید
کلنگ بسر برند اگرچه شکار شغلیست که هم تماشا و هم لذت غذا میدهد فاما در صورت فراغ از
سرانجام امور متعلقه که بمنزلهٔ فرائض تواند گفت خوشنما و خوش آیند است خصوصاً ادای حقوق
ریاست که شرعاً و عرفاً واجب آمده و خبر یا زیر آن از احادیث معتبره و تواریخ مشهوره و غیره کتب
سیر یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید دانست شمارا از تمشیت امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده
باشد به تنظیم و تنسیق معاملات خان جهان و عاقل خان و شجاعت خان و محمد بیگ چرا نمی پردازند شمارا
ذوق صید افگنی و ما را شوق قلاع شکنی و خروش بجگان گرفتنی هیهات معاش کجا و معاد کو بیت
هر یکی ناصح برای دیگران + ناصح خود یافتیم کم در جهان + عمر به بطالت میگذرد و کاری از دست نمی
آید فردا رخدا را چه جواب باید داد ع کریما به بخشای بر حال ما رقعه ۲۹ - فرزند عالیجاه اگرچه آنفرزند جوان
مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر پیر مشتاق پسر جوان است ع بیا داز دل که هما غم بردار رقعه ۳۰ - فرزند عالیجاه
محمد انور سوداگر به تصدیت بنادر اصلا مناسبت ندارد و اینمعنی چنان مینماید که وزرا را پاسبان کردن با
کمال فهم و ذکا و طبع رسا چنین تجویز بیجا آینده بعمل نباید رقعه ۳۱ - فرزند عالیجاه قصبه دهد از مضافات
صوبه گجرات مولد عاصی پر معاصی ست رعایت سکنه آنجا واجب دانند و پیر مغنی را که از مدت فوجدار آنجا ست
مستمال بحال دارند و حرف مریضان غرض کی فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا در شان آنهاست در حق او
نشنوند و فرد عنایت بر ضعیفان گوشه چشمی بگردارد + بمهر کو چک خود لطف دیگر هست شاهانرا

سه قلاع جمع ہے قلعہ کی جسکو ہندی میں کوٹ کہتے ہیں ۱۲ شہ خرس بچگان ہندی میں ریچھ کے بچے جسکو بھالو بھی کہتے ہیں ۱۲ اور بعضوں نے مرکشون کے ۱۲ ھہ معاش زندگانی کرنا اور وہ چیز جس سے زندگی کریں ۱۲ سلہ بطالت مصدر ہے معنے معطل ہونا بیکار رہنا ۱۲ سلہ بنادر جمع ہے بندر کی بندر وہ کنارہ دریا کا جہان کشتیان وغیرہ باندھی جاتی ہیں ۱۲ سلہ بالفتح بزرگی ہونا اور ریاست کرنا کسی چیز ۱۲ سہ کاری از دست نمی آید یعنے ہمسے کوئی کام انجام نہو سکتا ۱۲

رقعہ ۳۲ - فرزند عالیجاہ محمد بیگ ز نوکران آن فرزند عالیجاہ کہ در فرقۂ ضالہ غلیم لئیم رفتہ میگویند
کہ از قبیلۂ معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان بودہ است بے شبہ آن قدیم را مقربان جدید
در نظر شما نتوانستند دید آن فتنہ گذشتہ را بطلبند و پیش ما بفرستند کالائے بد بریش خاوند والا بنویسند کہ بعد
اطلاع احوالش می‌توان طلبید رقعہ ۳۳ - عالیجاہ هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ بوسیدہ
و حقوق خدمت او محو نگردیدہ ورثا و همین دو داماد و یک متبنی اند باندک تقصیر کہ صدق و بطلان آن
العلم عند اللہ چرا از نان می اندازند و بنام هند و از تغیر مسلمان عرضی غیر مرضی می نمایند رقعہ ۳۴
فرزند عالیجاہ مندسور ... ترین محال صوبۂ مالوہ در جاگیر ایشان مرحمت شدہ سابق سربلند
خان و حسن علیخان و کم منصبان مثل نوازش خان و می فوجدار آنجا بودہ اند آن نور الابصار
عامل کار گاہ امانت دستگاہ شجاعت پناہ آنجا بفرستند رو برو بحضور اعلی حضرت مذکور شد کہ
رونق خانہ و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر سعد اللہ خان با حیلہ بینی دیوان خان موصوف کردہ خود
مصروف بجان و دل در امور سرکار والا است وقتی کنایہ با خان مذکور فرمودند کہ ما شنیدہ ایم کہ شما
سنگ پارس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد کہ فلانی را بصورت انسانی و وصف زر افشانے دارم
آنحضرت الحمد للہ خواندہ بر زبان دُرفشان آوردند کہ باین وصف خود شما را هم موصوف میدانیم او را
بشما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار خدا ترس آبادان کار کمیاب بیت انچہ بہ جستیم و کم دیدیم و بسیا
ست و نیست + نیست جز آدم درین عالم کہ بسیار ست و نیست + خان مذکور آداب بجا آورد
رقعہ ۳۵ - فرزند عالیجاہ شغل عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاہ از فرد مسلہ سوانح نگار ظاهر میگردد غفلت
از روز جزا چراغ داد و داد از دست غفلت داد و داد رقعہ ۳۶ - فرزند عالیجاہ ما و شما را خوش تجویز و
خوش تمیز در همہ چیز میدانم ع زچشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ + محمد بیگ خان را بتغیر کردن و شیل انداز خان
را فوجدار سورٹھ دادن عجب عجب امور شخصیت و شعور آدمی سمت ظهور دارد ع سیاے آدم گشتہ حال با طینت

جمع وارث ۱۲ — یعنے ایلک ۱۲ — علم اللہ کہ ہے ۱۲ — جمع بصیر ۱۲ — کار رفتہ ۱۲ — آباد کرنے والا ۱۲ — یعنے اخبار نویس ۱۲ — فریاد ۱۲ — نہایت عجیب ۱۲

ا۔ کالائے بد بریش خاوند یہ ایک مثل ہے ایسے موقع پر بولتے ہیں کہ کوئی شخص کسی سے کوئی چیز لیوے اور اسمیں کوئی عیب نکلے تو اس چیز کو مالک کو دے کہتا ہے کہ کالائے بد بریش خاوند ۱۲ ۲۔ بوسیدہ بیکار کو پرانا ۱۲ ۳۔ ... ۱۲ ۴۔ کنایہ یعنی صاف صاف ۱۲ ۵۔ ...

اینجا پنجهزاری سپاهی منش قطب‌الدین خان بوده‌اند اگر شایسته کمال و سید مردار که درین صوبه فی الجمله
موقر و معتبر اند یقین بیکر دیده مضایقه نبود بهر تقدیر فوجداری سرکار مذکور مع محالات معمولهٔ آن بجاگیر
ایشان مرحمت شده از نوکران قدیم و بیت‌نشان خود هر کرا لایق دانند برگمارند امان الله بیگ بهادر بیگ
شهروانی اگر دوری ازان نور الابصار اختیار کنند ظاهراً تحمل این کار نتوانند شد دیانت دار و واقف
(برداشت کرنیوالا ۱۲)
حالی جزو اعظم نظم معاملات ملکی و مالی ست ضایع کاران مطلب جو موجود و خوش کرد الست گو
مفقود حضرت سرشتن آشیانی که نوکران خوب داشتند ازهمین جهت فتوحات متواتر و مهمات دشوار گشاده می‌نمودند
(کشایش ۱۲ پیاپے ۱۲ دشوار کار ۱۲)
اما در عصر اعلی حضرت بنده‌های نامدار جان سپار و عاملان آبادان کار و دفترداران هوشیار بسیار پیش
می‌آمدند و با این همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطنی و ظاهر مبذول
یاد دارم در هنگامیکه اعلی حضرت مراد بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان
فوج مطلوب در حالت تجویز نیست کسی از اهلکاران بکار بهم رسیدند حالا یک کس برای دیوانی
بنگاله که بحلیهٔ راستی و کاردانی آراسته باشد میخواهیم و یافته نمی‌شود از نایابی آدم کار آگاه رقعه ۳
فرزند عالیجاه ایشان که نیت بخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و مکافات ننمودن آن فرقه ضاله
(ظالم ۱۲ بدله ۱۲)
چرا تغافل میباشند زیاده حاجی پور و پتنه و دیگر تهانجات فوجداری که هر روز دار و گیر و جمهور
(بزرگ زیاده ۱۲)
میشود و از سیتهر گنج قریب لشکر کولیان راه میزنند و سکنه شهر و مسافران غریب البسته میزنند
(جمع ساکن ۱۲)
امان الله بیگ داروغهٔ توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح کرده‌اند و تهانجات بخویشان خاص
و مردار خوار سپرده مظلومان بحمایت اندیش آن فرزند نمی‌توانند سر بفریاد زد حیف صد حیف
وقت چون سیف میگذرد و طعن ابنای دنیا و خوف ایزد جل و علی از خاطر میرود فوجداری
بیکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بهلول شهروانی باید داد که در عمل شجاعت
خان نیکنام بوده‌اند با سکان شهر تمار شست دارند و اتکاف میگویم که در دار الحرابت عا
(ساکن کی جمع ۱۲)

۱۲ اور پچھاڑی ۱۲ سلہ حیف ظلم اور ستم کرنا ۱۲ اور بیچارہ حسرۃ و افسوس کے مقام پر مستعمل ہے فارسی میں ۱۲ سیف بفتح اول تلوار ۱۲ طعن بالفتح نیزہ مارنا اور عیب کرنا ۱۲ ابنا بفتح اول جمع ابن کی معنی ابن کے بیٹا ۱۲ ابناے دنیا سے مراد دنیا کے لوگ ۱۲ عمارت آبادی ... کسی کام میں رنج اٹھانا اور دوا کرنا ۱۲

وغفلت از احوال عمال خود خواہیم شد واقعہ نگاران ہر کار ہا معتبر و محتاط در محال بگذرانند و بروز مرہ اعمال حکام بخوانند و بر وقت تلافی بپردازند فردی چو پرسش گندم روز حشر خواہد شد ملتمسات گناہان خلق پارہ کنند رقعہ ۳۸۔ فرزند عالیجاہ قاضی عبداللہ برحمت حق پیوست او خلق اللہ را درین خدمت خوشنود داشت از سوال پسرانش اطلاع ندارم عبدالمجید خان پسر کلان و چندی قاضی رکاب ایشان بود جوہر فضیلت و بیغرضی و صلاح اگر وارد بنویسند امری خطیر تر از قضا نیست کہ بندہ ہای جلیلشانہ بقول و تصدیق قاضی سیر و قتیل میشوند از قضاۃ شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق و بطلان بتوفیق حسنات چنانکہ باید موفق بود آدم خوب النادر کالمعدوم رقعہ ۳۹ فرزند عالیجاہ مادار وغہ عرض مکرر شما را محتاط شنیدہ ام این جا سیاوش خان شاہ میر وصف منصب پیش و جاگیر سیر حاصل اغشتہ غرض است و متصدی این کار را دیانت شرط اسد الدین پسر دلاور خان کہ پیش ایشان ست اگر این جوہر ضمیمہ شعور داشتہ باشند بنویسند کہ بحضور طلبیدہ شود و بخدمتی مامور گردد این دل خستہ از خود رفتہ بغرض پیوستہ جویای انسان ست و آن حکم عنقا دارد از حکیمی پرسیدند کہ داروی مرض غرض چیست گفت بیغرضی کہ جوہریست از خلقت جبلی و مصقلہ آب و تاب آن نظر غور و توجہ باطن آقا کہ نوکر ہیچ مہم محتاج دور ماندہ نماند و جوہر شور ہمہ حال روشن و مجلی باشد و تنگ احتیاج بہ دہ صفائیش نگردد رقعہ ۴۰ فرزند عالیجاہ اشقیا از چار کونڈہ تا قاد آباد بتواتر راہ میزنند و مسافران کمتر راہ بسلامت طی میکنند احتمال غالب کہ بیخبری نخواہد بود العاقل تکفیہ الاشارۃ شما را خبر دور و نزدیک و ہم میرسد از احوال بد روز جزا چرا اعلم ندارید فکر آل فی الحال باید کرد و نوکر خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن و بد را بکیفر عمل رسانیدن عدل ست الدنیا مزرعۃ الآخرۃ انتظار جواب ارسم ظالمے از عالمی درحق خود فاتحہ خیر خواست جواب یافت کہ دربارہ ستمگاران خدا و مظلومان دعاے غیرے اثرے ندارد رقعہ ۴۱۔ فرزند عالیجاہ زجانا عزیز تر

۱۳ اور جگہ گذرنے کی ۱۲ ۱۵ العاقل تکفیہ الاشارۃ یعنی عقلمند کو اشارہ کافی ہے ۱۲ ۱۶ کیفر حیدر کے وزن پر نیکی اور بدی کے بدلے کو کہتے ہیں ۱۲

چند فقره از بیاض اعلی حضرت خوش آمد باقتضای شفقت قلبی بی اختیار بآن فرزند ارجمند نوشتیم که تنها
مشلند و بنا شیم چندین چیز بهترین اعمال است رو بیادادن بمردم بدرنجیدن بعدم حصول مقصد
رنجانیدن مردم خوب غیر اج نخواستن بالکمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاد جستجو کردن قابلان با استعداد
یاری دادن پیش خود بمردم جاه دادن بارباب استحقاق بقدر توفیق پیشی از سوال مکرم داشتن اهل فضل
معروف نمودن مزاج بعدل میل نکردن باقوال غیر عقاید بیخبر نبودن از احوال متوکلان بی مکاید(?)
غنیمت دانستن وجود یگان یگان که بیگانه از خلق باشند پیش داشتن جمعیکه مصالح امور دنیا و عقبی نمایند(?)
درین عصر هم مردم بسیارند اما دل متفحص و توفیق پیش آوردن آنها گو مفقود است چندی بدتر ازین خواهد
شد فرد من وضع زمانه در فکرم + که مبادا ازین تیره گردد + شما که داعیه جهانبانی دارید بجوئید و بخواهید
بگیرید نگاهدارید رقعه ۴۲ - فرزند عالیجاه گلشن روان نام اسپ پهلواری که آن عالیجاه برای
سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش با آن و جمال همه صفات زیست دارد و بر اسپ نیلوفر
وجو احیدن(?) که تبواتر سوار میشود ظاهرا از سواری آنها محظوظ اند و اسپ ترکی بنام خوش خرام و صبا
رفتار پیشکش امانت خان که در اهتمام اله یار خان طیار شده اند برای آن فرزند میفرستادیم اما آخته بیگی
مسلک شناس میریزد که اسپان خوب چه امید هند بهر حال ما خواهیم فرستاد رقعه ۴۳ - فرزند عالیجاه
تفصیل مصائب سفر بساق گهاتها از نوشته وکیل و اظهار جواهر بیش شنیده دانستند حالت نادیدنی
و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان شد شکر بالحمد لله که صعوبت این یساق سرا یا مشتاق بسر آمد و
بخیر و خوبی معاودت شد اگرچه چنین ارادت از ارتکاب شریات کاینات میگویند اما عمل والی در انقطاع
و اضرار خلق الله تاثیر کلی دارد و آن شارت بر شامت این بیچاره ناکاره میرود قلعه ستاره
باسم اعظم تاره موسوم شد شادیانه فتح بنوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند که باجی دهون دهو
قلعه برنالا باسم نول تارا موسوم تفصیل یورش ما را از کتیرا آن خود پرسند رقعه ۴۴ - فرزند عالیجاه در احمد آباد

میر عرب در رویش را دیده اند البته باز برد ند و مدام این شرمندهٔ عقبیٰ و طالب دنیا را اطلاع نمایند و خیرخواه
عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند و بگویند که نزدیکی با جل و دوری از حسن عمل عمر
غافل بیحاصل گذشت قدری که مانده نیز لا حاصل میرود قدم حیات پیش و فکر نجات پس سر فرد
انچه ما کردیم بر خود هیچ نابینا نکرد + در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را رقعهٔ ۴۵ - فرزند عالیجاه ماجرای
بی ادبی و ناهمواری میر بدهو که از وقایع رکاب آن عالیجاه مفصل بانکشاف گرائید بیت مولوی معنوی
مصداق حال است بیت لطف حق با تو مواساها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + معاتبت
ساختن او از نظر انداختن او و سمت وجوب داشت که بر حقوق مادر پیری می نازد و قول سعدی نیز اندر نیست
منت منه که خدمت سلطان همی کنیم + منت شناس ازو که بخدمت بداشتت + بهر تقدیر ملک منان اینان
را چو هر خرد و خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته ما بخشند خوبست ع که مستحق کرامت گناهگارانند
رقعهٔ ۴۶ - فرزند عالیجاه اعلیٰ حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب خوشنودی خالق و خیریت
عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات اقدس آفریده شخصی از راه
کنایه بخان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار در عرصهٔ روزگار کمتر اند شاید بنظر شما آمده باشد
جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست صاحب خرد میباید که دریابد و بآنها بپردازد و کار خود بسپارد
و گوش بحرف اهل غرض در حق او نگذارد اعلیٰ حضرت میفرمودند که مردم متدین آبرو طلب و متصدی
خوب غنیمت هر کرا خدای تعالیٰ برتبهٔ اعلیٰ فائز گرداند باید که تفحص نهانماید و جوهر قابل را یگانه سازد
و اگرچه بیگانه باشد و از جاهلان هیچ هر بیگانه شود هرچند او خود را یگانه داند متصدی آشنا پرست
قرابت دوست اقتادنیست رقعهٔ ۴۷ - فرزند عالیجاه روزی اعلیٰ حضرت در خلوت بدارا
شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای بادشاهی کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف
الطاف دارد و حرف غرض آمیز سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه دل

می شود ز حرف ناگفتنی میگوییم نفاق یا مردم کار ضایع کاریست **رقعه ۴۸** فرزند عالیجاه روزے

اعلی حضرت متام بغسل خانه تشریف آوردند سعد الله خان علی مردانخان معیت الخاطر اشرف استفسار

نمودند آنحضرت فرمودند که چند کس از سلاطین ملک موال طعمهٔ اجل شده اند و مردم دیگر از فرط شکوه با لفعل

بنظر نمی آیند که زود متحمل چنان مهم خطیر توانند شد باندیشه اینکه مبادا انتظام ابتر شود خاطر متردد است

قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات خلافت از ل بنیاد منحصر بیمنت تمثیت قدسیست بالفعل پنج کس از نوکران

خانه غلام چنان تربیت شده اند که بمنصب والا بادشاهی خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات اولوا

اند مجید داستماع این حرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بملازمت بیارد تا سیر صورت

سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارهای خاطر خواه تمشیت گیرد چنانچه بر وقت بحضور پرنور

بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کاروانی آداده هریک بعنایات و قدردانی

خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات و تابینان عز اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز مشمول

عواطف خاص فرموده یکهزاری ذات و دوصد سوار اضافه داده فرمودند ع ای وقت تو خوش که

وقت ما خوش کردی + خان موصوف در جنب شکرانه پذیرائی عرض خود بتفضلات خداوند نعمت

یکهزار روپیه باهل استحقاق بخشش کرد **رقعه ۴۹** فرزند عالیجاه کامیاب خان بشیکار بخشی شما نوشته است

بیت هرکه تیغ ستم کشد بیرون فلکش هم بدان بریده خون ـ اگرچه بیه آنچه کرد دید اما اگر اسمعیل

ناروا جائز نمیداشتند خوب بود معهذا قصاص گرچه از آئین عدالت است لیکن در آئین رای

موجب ناخوشنودی حضرت باریست از اینجاست که گفته اند ع در عفو لذتیست که در انتقام

نیست + **رقعه ۵۰** فرزند عالیجاه سعادتوام محمد اعظم حفظه الله وسلم شما حالت اسپان سوار

نادیده آید جهانگیر بادشاه چنین آخته بیگی سیاست شدید مینمودند خطاب صف شکن خان باین

هیچ هر خیلے بجا شد ع بر کس الله نهند نام زنگی کافور + قول اعلی حضرت که آدم فی شود ضائع کار

میباشد و باید کرد که از محن و مشاق سفر و سیاق وقت ضرور تجویز بموقع نمی توان نمود ایشان را از بندهای رکاب خود تجویز کرده عرض نمایند فرد با همین مردمان بباید ساخت ٭ چه توان کرد مردمان اینند

رقعه ۵۱ فرزند عالیجاه واقعه نگار پرگنه لولی و برادر خود می نویسد که پانزده تا نزده هزار روپیه هر سال از راهداری آید و امین و فوجدار زیاده از هزار و دو هزار داخل جمع نمی نمایند فی الحقیقت این راهداری نیست راهزنی ست مال عوام محض حرام ست اگر از صد پنج و چهل یک میگرفتند مضائقه نداشت چون برین تقدیر خیانت امین ظاهر میشود اول تحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبه دیوان صادر میشود و بعد اثبات نمیده خواهد شد آنچه از زراعت پیدا میشود نصف بجاگیردار گوارا است و سوای آن مال خالصه تفرقه ست در عصر اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص بآنگ بلند برخواند که این عصر میمنت اثر جامع حسنات ست خدیو عادل زیر اعظم خیر رسان بهتران خلق الله عرفه الحال شکرانه این عطیات از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جمله مفروضات ست آنحضرت بعد استماع این حرف سواری را نگاه داشتند ندای مکث فرموده بنده های خاص را از دور طلبیده دست بفاتحه برداشتند و آن تنبا خلعت نواختن سعد الله خان را نوقت بسمع والا رسانید که مصالح بقدر خواهش بقدر جوهر پاک بهم میرسد

رقعه ۵۲ فرزند عالیجاه سعید خان بهادر ظفر جنگ شخصی را از نظر اعلی حضرت گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر اد اکرد سعد الله خان از حق تنگ گشته گفت خوشا حال سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکند و عرض خوش کردارش میدهد بر زبان مبارک آنحضرت رفت که نوکر کنانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار بادر ونق کارهای ماست صاحبان رساله این سنت بر ما گذارند که دبیر خوش تحریر و تقریر و حامل آبا دان و سپاهی قبیله و از بسیار بخابیم هر چار بهم سانند و از نظر اشرف بگذارند امیرانو بدر را عرض نمود که آدم هر صنف در عصر قدسی مشق هر حسن عمل که میکند آخر کار بمنصب خورد و عطای خلعت فاخره امتیاز می یابد حکم شد

جمع محنت ۱۲ جمع مشقت ۱۲ — داروغگی کے لیے ۱۲ — ای سے القدین ۱۲ — خیانت ۱۲ — دربانے ہوا گذرنا ۱۲ — کشف ۱۲ — زمانہ ۱۲ — برکت ۱۲ — جبر ۱۲ — بندہ ۱۲ — تن انسان ۱۲ — سننا ۱۲ — تعریف کی ۱۲ — رسالہ داران ۱۲ — منشی ۱۲ — آبا دکرنے والا ۱۲ — بہم کردیا ۱۲ — خواہش ۱۲

سیاق … بالفتح ترکی … اور بچار کی تیاری … ۳ لفظ ترکی ہے ۱۲ … خالصہ کے معنی سادہ اور ... خیانت … کی عطیہ سے … عطیات جمع عطیہ … انعام سے ۱۲ … کسی کو کسی کام میں … انتظار ۱۲ … مصالح بقدر خواہش … یعنی نیکیاں جسقدر خواہش … ہوتی ہے جسقدر اصل زادہ انسان پاک … اصل میں آدمی

[illegible]

که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بهادر کفاره انیمه حسن توفیق
خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود رقعه ۴۳ فرزند عالیجاه روزی بهادر
اهل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک روپیه بابت طلب دست
ایام مابین از سرکار والا طلبست به تنخواه آن فرمان شود آنحضرت فرد حواله سعد الله خان فرمودند
که از روی سرشته و دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رسانند خان مذکور فی الفور التماس نمود که این
زرها از خزانه تنخواه نمی شود تا فی الحال در مطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد دارا شکوه
بعد برخاست دربار با دیوان اعلی کلمات تند گفت چون از روز دوم سلسله مشرف غسلخانه میباشیم
علیا رسید همان وقت شقه ببرادر نامهربان نوشتند و این فرد هم تعلیم آوردند فرد با صافی دل سجاده
باخویش نشستنی نیست + هر کس شد برآئینه خنجر بخود کشد + دریافت صدق و بطلان خاصه اینا ے
نوک ست بهاثر اهل کفایت خانه اشما و سعد الله خان صیانت مال میخواهد هرگاه فرد از دفتر مستفاد
شده بود بایستی تحقیق نموده که تنخواه آن از سعد الله خان ممکن الحصول است یا نه ملول ساختن
بندهای بادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار بدست و بدست آوردن دل این مردم خوب مصالح
کاران صاحب شعور واسطه افزایش مال و خوشنامی صاحب معامله اند آخر روز تهمان محمودی
زر دوزی یکرنگ و سه هزار دینار نقد به سعد الله خان انعام فرمودند رقعه ۴۴ فرزند عالیجاه این
نقل زبانی شخصے معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که گوش آن فرزند هم برسد روزی اعلی
حضرت علی مردان خان و سعد الله خان را در خدمت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان گوهرفشان
فرمودند که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصاف است نعوذ بالله اگر بادشاهی جوهر رتبه
خلافت فائز آید وزرا و امرا بی حسن تدبیر را برای کار آرد و اختلال کلی در نظم و نسق بلاد و
پریشانی رعایا و بی سامانی برایا وشیقه کم حاصلی و ویرانی شود شماجهته الله با فقرا و صلحا صحبت داشته

بعد نماز پنجگانه برای او دعا میخواسته باشد که رونق سلطنت نه کاهد و هیچکدام بر زبان نیارد و بعد ما
هر که از پسران ما فرمانروا شود به توفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه می یابد که همین
پور خلافت اگر چه اسباب شان و شوکت و سامان تجمل و صعوبت همه دارد لیکن عدو و نیکوان و دوست
بدان وا شده ع با بدان نیک و بد به نیکان بست * شجاع تر از سیر چشمی و صفی ندارد و مردانه بخش
مجهول الکیفیة با کل و شرب لخته دائم الخمر است گر فلانی این عاجز فانی ذی عزم و مال اندیش نظر می پیدا
که متحمل امر خطیر ریاست تواند شد سعد الله خان این مصراع مولوی بر خواند ع مرد آخر بین مبارک بنده
ایست آنحضرت فرمودند ع تا دوست گرا خواند و مثلش یکه باشد رقعه ۵ - فرزند دلبند من
بیگو پدر علی مردان خان و ابو سعید خان مرزا و قلیچ خان روز چوکی سپاهیان را اول تواضع قهوه
میکردند و وقت چاشت حاضری و هنگام طعام طعام و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند و هر دو
خانه آن جماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که بنده آن وطفلان بنهای تنها خوری این قسم
دلم نمی تواند معین نکنند و حسرت نخورند شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد فرمود
که هنوز موقع سپاس و موضع حمد بیقیاس است که انسان را نه خوف نان و نه غم مال و جان است اندیشه
سستی دین و ایمان از زمان مستقبل نیات ابنای دنیا متبدل خواهد گشت و جورها شدید ظهور خواهد
یافت عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان باد بر لا بغاوت گری خواهند کرد اینجا خلیفه
عصر چشم از داد خواهان خواهد پوشید امیران به مصلحت همدگر با و منتگران خواهند کوشید حق
زائل و باطل خواهد گردید و نسوان بدلیری پیش خواهند آمد و ستران بوزارت اختصاص خواهند
یافت مردم ذوی القدر را لیس منکر و مقید گردیده با اصلاح کار نخواهند پرداخت مستحقان مور با وجود
گوشه نشینی الهی اثر نخواهند بود و فی شعور ان ناکرده کاران کار فرمائی خواهند نمود و پسران پدران
خوار خواهند نمایند و پدران بی شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق همسری شوهران طالح خواهند نالید

بازان بر وقت نخواهد بارید حکام غلات را الغرض شوم طبعی گران تر خواهند فروشانید ممالک تنظیم
کار فرمایان ویران خواهد گردید و فواحش در مساکن خواقین علانیه ساکن خواهند بود و مردمان
(جمع خاقان ۱۲)
پوشیدن لباس نان عبث خواهند نمود رقعه ۵۶ - فرزند عالیجاه فاضل خان پیر از دی شما گذشت
دل بدرد آمد پیر را از دار بسر براه کار خوش اعمال بود عمله تحاویل را سر حساب میداشت و خانه این
بی سر و سامان از بی سامانی خود روشن میساخت در خوش سیرتی وزیر خان حاجی محمد هم شبیه بایشان
گرد سید محمد خان و میر نیاز هم اگرچه بد نیستند اما متصدی سخت گیر نه چو منتسبان شما اکثر ملازم میشوند
حالا قابل خان را میخواهیم از شما بگیریم شما برای این کار محمد محسن را نگاه دارید اینجا قحط الرجال
ست تا آمدن عنایت الله خان سرانجام خواهد کرد گو مشاغل بسیار دارد در حق حافظه مریم بیشتر
(جمع شغل ۱۲) (سامان ۱۲)
ست پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اطراف خویشاوندان سخت میگیرد مکرر برمز و تصریح
نصایح میکنیم که رگهناته سعد الله خان خدمات مالی برادران خود دلمید او گفت که خانه بر انداز
(جمع نصیحت ۱۲)
متصدیان همین بلا اند خدای تعالی رفیق بد ها را هدایت کند یا گردن نشکند رقعه ۵۷ -
(هم بلده میمنه شهر ۱۲)
فرزند عالیجاه اتبه ذائقه پسند بذائقه پدر پیر خوش گوار آمد نعمت و دولت پسر جوان زیاده باد
ع هرچه از دوست میرسد نیکوست + رقعه ۵۸ - فرزند عالیجاه جان و حاصل زندگانی پدر صوبه
گجرات مثل بنگاله دکن کابل نیست که بنا بر بعد مسافت و سرحد مملکت بتجویز ناظمان خواه مخواه منظور شود
برویه من بعد عمل نماید تا آنوقت که آنهم قریب است بوعده و وعید کار متمشی باید کرد و فوجدار پرگنه دوحد
که پیرمرد ست بنا بر عوارض بدنی ملازمت شما نکرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعه ۵۹
فرزند عالیجاه فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مهتر جبرئیل پرسیدند
که کدام عمل بهترین اعمال ست گفت خدمت ملوک که نفع و سرور باهل حاجت رساند من
میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان میکرده باشم فرمودیم که نقصان نیست

(حاشیه) فواحش جمع فاحشه کی یعنی زناکار عورتیں [illegible] ... جمع منتسب [illegible] ... انتساب سے مفعول [illegible]

(حاشیه) اتبه متعلق ۱۲ ذائقه پسند با صفت موصوف ہے یعنی مزه کا پسند کیا ہوا آم [illegible] ... پیر مرد [illegible] ۱۲

رقعہ ۶۰ - فرزند عالیجاہ ہدایا کرام امرای که اوالی آرند برگشته دادن آن نقصان بیت المال ست اگرچه
این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین بعمل نباید رقعہ ۶۱ - فرزنده عالیجاه ترکی که این
مرتبه فرستاده اند صورت روستیر خوب دارد از اسپ اولین هم خوب آمد سبک سیر نام گذاشتیم که اسم با مسمی باشد رقعہ ۶۲
فرزند عالیجاه موسی خان را بتجویز آن فرزند بخشی دل کردیم آدمی اگر از عهده یکطرف هم خوب آید غنیمت ست
صورتش به نیست سیرتش نمیدانم ع که خبث النفس نگردد بسالها معلوم + کلیه انیست هر کرا خدمتی باید فرمود
متفحص احوالش باید بود که ابنای دنیا در ابتدا بتقدیم حسن خدمت و لیاقت مینمایند و باز اغراض نفسانی
را کار میفرمایند اینجا بعد اتفاق رفتن محمد علیخان خانسامان را فاضل خان و فضائل خان خوب کردند که
آثار خیر از ناصیه آنها دیده میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما مرضیان غرض را مقلب القلوب
دوا کند رقعہ ۶۳ - فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستیم دیانت خان عبدالقادر را دیوان سرکار
فرزند زاده بهادر بکنیم اما اسم بی مسمی برآمد توقع دیانت از و غیر متوقع رقعہ ۶۴ - فرزند عالیجاه
شما سلیقه درستی در طیاری فرمائشات دارید گجرات زیب و زینت هندوستان ست و اهل کسب و هنر
و اهل حرفه همه جمعیت آنجا مهیا باشند بالفعل از کارخانه بادشاهی تعلقه آنجا آنچه می آید درشت و گران دین
ماده خبرداری البته لازم ست رقعہ ۶۵ - فرزند عالیجاه از وقایع زبدا مفصل معروض بارگاه
گردید که امان الله بیگ روغنه توپخانه آن فرزند ارجمند سنتای شیطان همتای شقی بیچاره را شکست
داده چیره دست یاق خانه قافله را بسلامت آورد فی الحال اتلاش و جانفشانی در رفاقتش سزاوار تحسین
و آفرین ست رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رقعہ ۶۶ - فرزند عالیجاه میر
جلال که از آن فرزند ارجمند جدا شده ظاهرا همشیر زاده همت خان مرحوم ست که میر بخشی ما بود سیدزاده
کریم النسب صحیح الحسب چرا برآورده نمیدارند رقعہ ۶۷ - فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند استعفا
آنها بی سببی نخواهد بود قدر مارا باندک حرف باند اختن از جدیدان توقع کار داشتن محض

جمع قدیم ۱۲

بدیوان ایشان چنین خیال بهرحال اگر بحضور اقدس بیایند و منصب پادشاهی اختیار نمایند مضائقه
نداریم رقعهٔ ۶۸ - فرزند عالیجاه مصیبت همنشین تو از تو به باید + تا ترا عقل و دین بیفزاید + از دیوان
مسموع میشود که در محالات تیول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که بوالی نرسد داد رفع ظلم
سراو نکند مظلمه در دیوان قضا بنام والی عامل نویسند بخشی دوم را اینقدر اختیار دادن و اختیار
افزودن که دیگر پیادکار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگرچه استقلال آن دم کار بهرقدر باید افزود
بجاست فاما فاعل مختار ساختن و بی‌نوایات ساختن او نپرداختن بعضی بیچاره باعی باید نشین و باش
بیگانه او + در دام افتی اگر خوری دانه او + تیر از رخ راستی کمان را کج دید + بنگر که چگونه جست از خانه
او فرد بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن + اجابت از در حق بهر استقبال می آید رقعهٔ ۶۹ - فرزند
عالیجاه افتخار خان را ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی وجز درسی حرف خوبی عرض
نمود که بی دیانتی مخصوص است و جرمال نیست راستی را انحلاف و خلاف را راست و انمودن هرچند جناب
ست خیلے خوش گردیدیم و بجمیع متعلقان اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال هر کس را بی کم و
کاست عرض میکرده باشند و پاس مراتب خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند رقعهٔ ۷۰ - فرزند
عالیجاه حسونت کهتری را هرگاه اعلی حضرت بخطاب رای تیا ربخشیده دفتر واری فرموده ارشاد
نمودند که میان ما و جاگیرطلبان امین باشی یادداشت نوسیر فرازان و اضافه هرگاه رجوع شود چهار پنج منصب
در آخر روز که ما در صحن غسلخانه نقشه صوبجات و عمارات می بینیم از نظر نگذارند تا حسب و نسب هر یک بنظر تا
دریافته برای جاگیر حکم فرمائیم همچنین از داروغه داغ تصحیحه حکم بود هرقدر دستگاه و داغ بمواهیر بخشیان بیایند
بعرض قدسی سانیده اسپان بداغ رسانند و محله در دیوان نمایند بسبب تعب سیاق بر مشتاق توجه از کار ما
بر خاسته در تنسیق ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت کررمیفرمودند که دیوانیان سر کوب امینان و
فوجداران و داروغه عرض رو که ورکه بخشیان و منصبداران اینها را در تدین و فیق شعور باید که بهتر از همه

باشند رقعہ ۱۵ - فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی و بی اعتدالیهای هدایت کیش بخشی که بمزار فائض الانوار
شاه بنده نواز گیسو دراز خمر خورده رفت و حوصله خود را عرض داد مفصل از فرد سوانح نگار
معروض بارگاه گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکار باین احوال منکر دران مقام رفته
مناسب تھا ۱۲
بود کسان خود را تعیین نموده میفرمودند که تشال کرده بیارند و جولان کرده همراه گرز بردار
حضور میفرستادند اظهار رعایت واقعه نگاری برین بنا ورد از ینجا گرز بردار شدید تعیین کردیم
بیائے مجہول ۱۲
آن تعیین را بسته بیاری ناکسان که بر روی کار آیند چنین کنند مارا در چنین مقدمات رو دار هیچ یکی
از فرزندان نیست تا بعنایت الله خان و دیگران چه رسد رقعه ۲۷ - بخط انور در حالت نزع صادر شده
سلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت یگانه آمدم و بیگانه میروم
جمع عضو ۱۲
خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام نفسی که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند مالگذاری و رعیت
پروری هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه دارم ورد و تشنائی آن در چشم تاریک خود نمی بینم
حیات پایدار نیست دار النفس فتنه نشانی پدید ارند و از استقبال توقع مفقود تپ مفارقت کرد و چرم
و پوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگرچه بیجاپور رفت اما نزدیکی ست و آن عالیجاه ازان هم نزدیک تر
عزیز القدر شاه عالم از همه دور تر فرزند زاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک بهندوستان رسیده
لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه چو من مضطرب که از خداوند تنهائی گزیده در حالت اضطراب است و چون
پریشانی ۱۲ بیقراری ۱۲ یعنی خدا ۱۲
سیماب بیقرار می فهمند که حضرت صاحب نعمتی داریم هیچ با خود نیاوردم و ثمره گناهان همراه می برم نمیدانم که چه
عقوبت گرفتار خواهم شد هر چند نظر بر الطاف و رحمت امید قوی ست اما نظر بر اعمال و افعال
تفکر نمیگذارد چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع هرچه باد اباد کشتی در آب انداختیم و صیانت
بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرورست که خلق
و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزند زاده بهادر را دعای آخرین بگویند وقت رخصت ندیدم اشتیاق

له ۱۲ ابھی زیادتی کی اور قرب ۱۲ سے عہد ... [illegible]
سے تشال کرنا ... [illegible] ۱۲ شہ تشال کردن با ... [illegible]

باقی ماند بیگم بظاهر اگرچه ملول ست لیکن مالک لها خداست کوته اندیشی موتبات جز ناکامی ثمره ندارد والوداع الوداع الوداع رقعه ۴۳ بنام بادشاهزاده موسوم سلطان محمد کام بخش کہ در وقت آخرین جدا در فرمودند فرزند جگر پیوند من در عالم اختیار هر چند برضای الهی نصیحت کردم و زیاده از امکان وصایا نمودم چون خواست الهی نبود گوش رضا کسی نشنیده حالانکه از همه بیگانه میروم بیرون بضاعتی شما ترحم دارم اما چه قاعده عذاب گناه هر چه کردیم ثمرهٔ آن با خود میبرم عجب قدرت است که آمدم تنها و میروم با این قافله تب اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب نیاورده گذاشت هر جا نظر میکنم جز خدا منظری نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم اهم ست حفظ و احتیاط بندها بحسب ظاهر ضرور پسر عالیجاه هم نزدیک ست آنچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال بر گردن این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدای شما میسپارم و خود رخصت میخواهم حالت اضطراب است بهادر شاه جائیکه بود هست و فرزندزاده عظیم الشان نزدیک هندوستان آمده فرزندزاده بهادر در نواحی گجرات حیات النسا چیزی از روزگار ندیده ملول است و حال بیگم واند و پوروی والده شما در بیماری من بوده اراده رفاقت دارد خانه زادان و مردمان حضور هر چند گندم نمائی جو فروش اند باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت و با اندازه روا دار کشیده والسلام

رقعه ۴۴ بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده بهادر فتح ملک غازی و شکست او موجب مجرائی نمایان و تحسین او آن شد فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه در جلدوی حسن خدمت اضافه مرحمت شده متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ و فیل و جواهر خواهد رسید باید که بیش از بیش بملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن صوبه بپیچ و بین

جواہر ابنائے ملوک ست توجہ بر گمارند و منتظر حکم در تنبیہ سرکشان و متوقع اضافہ مثل نوکران نہ شوند
کہ ملک از شماست و ماخوذ آفتاب لب بامیم رقعہ ۵۷۔ فرزند زادہ بہادر فرزندان مزاجدان برائے
اضافہ محلہ داران و واقعہ نگاران نمے نویسند آن فرزند زادہ چرا تجویز بیجا مینماید بلکہ اگر دانند خدمت واقعہ
نگاری بدیگری مقرر نمایند کہ حالا واقعہ نگار بدواقع تماند بیت چون غرض آمد ہنر پوشیدہ شد
صد حجاب از دل بسوے دیدہ شد رقعہ ۵۷۔ بنام شاہزادہ محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان محمد
اعظم شاہ بہادر فرزند زادہ بہادر میان خارج بعرض رسید کہ ہنگام بودن فرزند زادہ در فتحپور خبرہ
مہران بر موضع دو ہرہ کہ جہۃ مصارف باغ جہان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین باب بآن
بیدار بخت نوشت و ایشان معذرت نامہ بخدمت بیگم نوشتند این مقدمہ چرا بجناب ما ننگاشتند
و سوال و جوابیکہ میان ہم واقع شدہ بچہ معنے مخفی داشتند رقعہ ۵۷۔ فرزند زادہ بہادر چون
شما تسخیر قلعہ برہتی شاہ راگ کہ پیشتر گرفتہ آید گزرانیدہ آید این مکررست و از فرزند عالیجاہ بنابر
اینکہ در سیاق ست گرفتہ نشد اما فراموشی از عالیجاہ وجہی ندارد رقعہ ۵۸۔ فرزند زادہ بہادر برائے
دفع امراض ظاہری در دفع مضرت سحر دعا اجابت مقرون ترتب نمایند جمیع فضلا و علما متفق
اللفظ اند کہ دم کردن سورۂ اخلاص و سورۂ فاتحہ بر آب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثر ست
و اگرچہ وزن کردن تمام بدن جنس با طلا و نقرہ و مس و غلات و روغن وغیرہ اجناس معمول ولایت و اہل
اسلام آنجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلیٰ حضرت ہم در سالی
دو مرتبہ عنصر مبارک را وزن کردہ ہموزن آن اقدس مستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار
ہم در سالی دو بار و در ہر یک مرتبہ ہفت بار با اجناس اگانہ کہ در صدر رشتہ یافت عنصر خود را وزن
کردہ ایثار میکردہ باشند برائے دفع بلیات روحانی و جسمانی خوب و مناسب ست ضعف و فقر و عجز نادار و دوا
ہم دوا و آنہ اللہ شافی اللہ کافی رقعہ ۵۹۔ فرزند زادہ عزیز سود آغا بانہ حسبت منصب بادشاہی بدون

آفتاب برِ بام یعنی جو بالکل غروب ہونے کو ہو ۱۲ … واقعہ نگار … یعنی اخبار نویس … فارسی ترجمہ … امید رکھنا ۱۲ … متفق اللفظ اند یعنی ایک زبان ہیں سب کا ایک ہی قول ہے ۱۲ … عنصر مادہ و اصل … [illegible]

۲۳ دوسرے اظہار عتاب مکتوب الیہ پر ۱۲

خدمت و بودن رسانیدهٔ رایات عالیات نمیشود فرزند عالیجاه این قسم نمیکنند بحضور فرستند یا نوکر خود
کنند این سنت فیروزجنگ و نصرت جنگ ست آن نور الابصار را این کار چه کار رباعی دوران بقا
چو باد صحرا بگذشت + تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت + پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد + بر گردن وی بماند
و بر ما بگذشت + آینده چنین عمل نباید رقعه ۸۰ - فرزند زاده بهادر من درین زمان قحط الرجال و النساء
کارها باستقامت قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان به راه زیاده برین نمیتوان نوشت که غیبت
و معصیت کشد ع دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان رقعه ۸۱ - فرزند زاده بهادر من میان خان عالم
مریض الظاهر و الباطن و نصرت جنگ مخالف ست برای دلیپ را واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد
و در الیفت دل نصرت جنگ کوشیده نیابت مالوه به دیوان خود مقرر نمایند و برای امیر سامانی فدا خان را
فرستاده شد رقعه ۸۲ - فرزند زاده عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه ترکنده
و نول کنده را از استیلای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار بسزا و آن تحسین آفرین
بسیار آفرین بسیار و شمشیر خان تمام هم به سر درستی ست کار خوب از آدم خوب می آید ترکنده را بشمشیرگده
موسوم کردم یکی را گرفتن و دیگر را دعوی کردن حصه حصین بیت المال عالمگیرست بیت کاسه چشم حریصان
پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد رقعه ۸۳ - فرزند زاده بهادر دلجوئی لشکریان جیز اعظم فیروز نیست
آن سعادت نهاد و عالی نژاد و بر وفق ارشاد سراسر رشاد جد و جهد اتم در تمشیت این مهم مصروف دارند که
در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیهٔ کریمهٔ حضرت صاحبقران عرش آشیان است هر چه بپاس تفضلا بهما
بران بیفزاید و ابراز توان نمود شاهنامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک رقم خواهند کشید
و بر صفحه اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند فرد اگر بسیر چمن میروی قدم بردار
که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست رقعه ۸۴ فرزند زاده بهادر مخلص همرهان خود که
خان فیروزجنگ نموده زیاده از ضابطه منصب و تنخواه او منظور آمد از توپ در مهکمه

بان و رام جنگی و جزائر و گهرتال و شترنال و گجنال و سواران با یراق و اسپان و فیلان با برگستوانهای
یراق و دیگر لوازمهٔ طمطراق نقد ربایدبلکه بتاریخ ملاحظه شد چنانچه اکثری ازان بسرکار والا داده شما که
مضاعف او می باید چرا زرها ضائع میکنید در بی مصرف صرف مینمائید انچه در کار بوده باشد ضرور
و دیگر همه خودنمائیست رقعه ۸۵ - فرزندزادهٔ بهادر عرضداشت بعینه از نظر گذشت از دو حال
خالی نیست مارا بمالوه و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن از هر دو شق آنچه صواب باشد
بنگارند رقعه ۸۶ - فرزندزادهٔ بهادر آن نور الابصار در اکثر عرضداشت می نویسند که باقبال
ابد اتصال این بقرینها دشوار است تا باید چه رسد همگی بمیامن افضال بیهمال ایزد متعال نوشته باشند که
خلق الانسان ضعیفا واقع شده هیبت از خداوند خلاف دشمن و دوست + که دل هر دو در تصرف
اوست رقعه ۸۷ - بنام محمد عظیم الدین پسر معظم شاه عالم بهادر فرزندزادهٔ حافظ قرآن عظیم و قدیم
بعضی کارهای کلی در پیش است و شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش باید که نظر به کارهای سرکار والا و شوق
کرده هجر و صدور فرمان مرشد قلی خان را به نیابت در آنجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانه پادشاهی روانه
حضور پرنور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب باطاعت است رقعه ۸۸ - فرزند
زادهٔ عظیم همچو من غافل از خدای کریم ظلم بر حق که ودیعت خالق است خوب نیست خاصه انبیای ملوک
را از ارتکاب آن بسیار بد مسائل حقیقة الموت حق و البعث حق و الصراط حق و الجزاء حق بالسر و
الخفی همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود را از رفتنیها باید شمرد تا نونهال مراد از خاک
انتظار خیزد و گلهای تمنیات از صرصر آه مظلومان بریزد این سودای خاص از کجا آموختید
نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر آنست که دماغ ازین سودا بپردازید یا خود شمارا بهتر از دیگران
میدانستیم و شد نمی نگاشتیم ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم رقعه ۸۹ - فرزندزادهٔ عظیم القدر
الیشان که در باب تنخواه پرگنه سنگرپور بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد

که این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه استدعای مطلب از آن فرزندزاده کرده اند مضایقه ندارد و الا سر چنین خیالهای خام در گذرند که اخلاص و دوستی نمی فزاید بلکه آشوب پندار و غرور را شاید

رقعه ۹۰ - فرزندزاده عظیم اگرچه احداث تاری محال سری بدر و زراندوزی دارد لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام مفتی مفت خور فتوی داده این قسم صلاح اندیشان خانمان برانداز را دشمن جانی و مالی و بدخواه حالی و مآلی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که صوبه زرخیز و زر ریز و همه چیز ارزان و فراوان عطا کرده رعیت پروری را سرمایه دولت دنیوی و اخروی شمارند

رقعه ۹۱ - بنام امیرالامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد یار وفادار خجسته اطوار در حفظ ایزد متعال بوده مشتاق دانند روز تحریر که شنبه بستم ربیع الاول حال ست شجاع هزیمت روزی با لشکر ظفر اثر که در رکاب نصرت نصاب این نیازمند ترین حضرت عزاسمه بود مقابله نموده سزای کردار ناهنجار در کنار تمام ادبار خویش دیده بیت از دست و زبان که برآید + کز عهده شکرش بدرآید تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد جسونت سنگه نامرد از جنگ پشت که نزد غنیم آمده منزل کردیم گریخته بطرف اکبرآباد رفت ظاهرا بوطن خود برود خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین باید که آن عضد الخلافه بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی بتقدیم رسانیده باداء شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقع پرداز د بالفعل فرزند بجان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعین فرمودیم و ما عنقریب باکبرآباد می آییم

رقعه ۹۲ - بنام عمدة الملک مدارالمهام اسدخان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشی گیری دوم بصدرالدین محمد خان صفوی مقرر شده حالا او را باید طلبید و برین عطیه آگهی بخشید و تا آمدن او آن مزاجدان از زینت دفتر هم خبر باید گرفت که محرران بشوم طبعی مجال تلبیس نیابند و اهل طلب نیز از انسداد کار تصدیع نکشند رباعی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد + آئینه خویش را جلا خواهد داد

هر جا که شکسته بود درستش گیر + بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد + فدوی نجابتخان بهادر بنویسند
سوداگران سپاهی وغیره استغاثه می نمایند وخبر صحیح ست الظلم ظلمات یوم القیامة از چه رو منظور
نداشت ویاد موت که قریب تر از شهرگ وست چرا گذاشت از سخط الٰهی وغضب بادشاهی بترسد
وآنها را رضامند کند بیت حلم حق با تو مواساها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + در خانهٔ خود دیوان
کرده می نشینند ع چند گوئی خانه واین خوان من + آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلبند نگین
زمرد با ومرحمت میشود لیکن تمام خطایف قائم میکند اگر بگوید نصرت جنگ نقط کنده ومتفرق کرده عنایت کنیم
فردا ای که بر نگین سلیمان چه نقش بود + خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد + فقیر که امروز روح الله خان
آورده بود دیدم بطور اجلاف نه بشیوه اسلاف چنین کس بیند میان عبد اللطیف قدس سره
بیاد آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا را الٰهی دیده باشید گفتم ما دنیاداران غرق عصیان اگر
لحظه هم بدیدن فقرای صفا کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد وکجا رسد گفتند نهی برای
آنست که درویشان حال به روش بزرگان باصفی نمانده اند چون ایشان را به بینید کور باطن تر
شوید واین خوب نیست نعوذ بالله منه آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغنا بوجه
الله تعالی العظیم وامتثالا للرتبة الکریم هر جا که باشد اختیار دارد وبعد ازین را وخود را از ملاقات باز آرزو
آنچه مقرر شده خواهد رسید رقعه ۹۳ – آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استعفا این کار کرده بود
از مطالعه روایات محکم حاکم شرع استعفا نموده چون باخود خوب سنجیده حیله سازی وکارپردازی
نفس اماره بود الا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد وفرد نفس اژدرها ست این کی مرده است + از غم بی آلتی
افسرده است + الحمد لله که از دو از مکر او راضی نیستم سیما بنقصان راضی بودن از نفس است آن فدوی
اخلاص از فقرای کرامت اختصاص دعای خیریت وعافیت ورهائی از بند نفس بکتابند خود هم
سید صالح وکریم النفس است اگر بخضوع قلب بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا

عزیز الوجود ۱۲ ... ۱۲

واحشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین رقعه ۹۴ - حسب التماس آن فدوی که عتیق الله
خان بحال شده در دو شروط بسیار ست اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند دوم آنکه بر احدی
ظلم نرود و دهی ویران نگردد سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و از امن
پرسازد که مسافرین و مترددین و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب
قبول کند و بعمل آورد دنی باشد سند دهد و الا خلیفهٔ ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود
هرکرا امیر ناحیه میکردند عهدنامه چند چیز از وی میگرفتند یکی آنکه حاجب بر در نگاه ندارد تا هر دم بی تکلف
احتیاج خود با او رفع تواند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا دارد سوم آنکه مرکوب
اختیار نکند چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب کرده از وجه حلال قوت
خود نماید احیانا اگر بنابر کبر سن یا عارضه نتواند بمشورت مومنان از یکدرم یا سه درم بگیرد زیاده از ین
ندارد پنجم همت مصروف بعدل آرد و در فیصل قضایا یا رعایت قبیله داری و آشنائی منظور نکنند و دیگر هم شروط
بسیار در کتب سیر و تواریخ مرقوم ست تا که پیرو ایشانیم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم
والسلام علی اهل التکریم رقعه ۹۵ - آن فدوی منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز
یافته امروز بهر لے رخصت بیارد تا از داعیه صواب اکبراتر که بامید امداد ایرانی غول بیابانی در بهرات
قریب قندهار مقیم شده باشاره والی اینجا بطرفی نمیرود و انتظار قضیه نامرضیه می کشد فرموده آمد
نظم نرفت از دلم قول آن کاسه گر + که میگفت یا کاسه پر خطر + ندانم که سنگ سپهر قضا + ترا بشکند
بیشتر یا مرا + تدبیرش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ محمد معز الدین بهادر را
داشتن در ملتان با سامان ست که تا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فانی و راضی بودن بصالح
تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود که بسیار نامداران حسنا داعیه که با فروختن نائرهٔ قتال
دولت را بحسرت گذاشته و عمر تلخی بسر برده جان بندامت داده یکی از انجمله دارا شکوه بوده

والوں پر ۱۲ ۰ اور سلامتی ہو حق بزرگی
ہیں اور اسے اولاد کو کہتے
بیابانی ایک قسم ۱۲ غول
پہاڑوں کی گھاٹیوں اور ویرانوں
میں رہا کرتے ہیں اور جن کی
بڑی صورت ۱۲ شاہ سکا
آدمی یہ لفظ کا ۱۲ اور سامان وغیرہ کی صفت
بھی آتی ہے جیسا کہ بیان ہے ۱۲

اگر نصائح اعلی حضرت می شنید چرا روز بد میدید وحق بطرف او هم بود اما عرضی دمی انگیزاند
که دی چند باسایش آرد اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاول والآخر والسلام

رقعه ۹۶ - فرد فرستاده امید خان متضمن اعتدالیهای نواسهای امیر الامرا پسر محمد مظفر بخشی پیش
آن فدوی فرستاده به محمد یار خان همچو من نرخدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن مفسدان دار
الخلافت آینده تغافل نکردن درچنین امور ضرر دینی و دنیوی که فی الحقیقت دینی ست پرنگار دو فرمان
هم بیفرستم اگرچه در کار نیست فرد چشمی دارد و عالمی درنظر ست + دیگر چه معلم و کتابت باید + ازنوشته
عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چه کشانده چه معنی دارد
باآنکه افراد وقائع پیش او میرسد عجب که این مقدمه بعرض ما نرسانیده شاید که دماغ یاری نداده
اگر در کارها رسائی نیست چرا در مقدمات بادشاهی که نمونه معاملات درگاه الٰهی ست در می آید
باد می نویسد که این بدعت خانگی را که در راه چیده است ابر دارد و الا بر داشته خواهد شد
استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب الیه بیت بس کنیم وزیر کار این بس است + بانگ زد گردم
اگر ده کس ست + انگشتری نگین زمرد که شب برای قلیچ خان علیحده شده ساده است اکنون
چنین بخاطر میرسد که خطاب وچنین قلیچ خان ست بداروغه جواهرخانه بگوید که مهرکن طلبیده تمام
خطاب وکنده بخان مذکور رساند **رقعه ۹۷** - خلیلکه روح الله خان بآن فدوی فرستاده بود
باطوار بمطالعه در آمده امورات تشفی نشد نقشه بطریق نوشته خود بفرستد واستدعای بجای کمی
عبد الله خان کرده بی آنکه کاری از ظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خان مذکور
به سرکار رست عرضا و مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از دو کار دست بسته
نگیرد تا این رعایت گرانی نکند دو کار یکه برای راه ولیب درخواست کرده اگر پیشتر از رسیدن دراو
این قلعه چرا میگرفت در جلدوی آن چنین رعایت چه داشت حالانکه خود رسیده دلیب را چه رواند

[illegible] ... نزدیک بیان کی ... مناسب ہین ۱۲ منہ

[illegible] ... استغفر اللہ ... [illegible]

اگر بخاطر او یا تفضل محض رقعه ۹۸ - امیرخان امسال ڈالی نذر بدیر فرستاده چنانکه اکثر چیزها ضایع
برآمد بنویسید که زود زود ارسال میداشته باشد اگرچه درکار نیست فدوی حرص قانع نیست بدل در نه
اسباب معاش + آنچه ما درکار داریم اکثری درکار نیست + رقعه ۹۹ - آن فدوی را عرضها آنکه امتعان
درگذشت اگرچه ما راهم باید گذشت ع تا نفس باقیست راه زندگی هموار نیست + آن فدوی دیوان
دارالسلطنة لاهور که برادر اوست بنویسید که اموال آن مهردر بجد و کد تمام که نقیر و قطمیر و دامی درمی
بلکه پیه کاهی فروگذاشت نشود ضبط نماید و از خارج نیز بتقید هرچه تمامتر جهد گرفته داز تبعه و لحقه بامید
و بیم استفسار کرده هرچه باید در قید خود آرد که این عبادتست چه تخصص را که خلیفه وقت بصلاح یا
فساد رعایای فرودان زحد شرع نماید حق مومنین پامال کرده باشد در ایام حیات او بهلے پاس
خاطرش این معصیت برخود گرفته بودیم اکنون چرا بازگیریم بیت گفتگو بسیار شد خاموش شدم
مسئله بسیار گفتم دم زدم رقعه ۱۰۰ - محمد خان را صدای اضافه مرحمت شده آن فدوی به بخشی الملک
حکم رساند که در دیوان تسلیمات بکناند و مخلصخان در باب عنایت دیوان بناظم خواهد نوشت مکرم خان
هرچه کرد نیست خواهد کرد رقعه ۱۰۱ - سرپیچ لمینی به پسر محمد امین خان دادیم به صاحب جمع جواهرخانه حکم رساند
که دو سه تا بقیمت مناسب آخر ز بنظر بگذراند اگرچه ضابطه نیست سرپیچ به شخصیکه از چهار هزاری منصب
کم داشته باشد عنایت شود اما چون طفل ست برای دلخوشی او چنین عطا مضائقه ندارد اعلی حضرت هم
به پسر صادق خان بخشی بخشیده بودند وقتیکه بسن تمیز رسد و بزرگ شد آن بستن آن نهی فرمود رقعه ۱۰۲
فدوی درگاه حسین علیخان با فرزندزاده معزالدین بهادر بی مزدگی نمود و بی اجازت برخاسته آمد
چنانچه شاهزاده گله او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بیت کند تحمل
بسیار مرد را بیقدر + کمان چو تن بکشیدن دهد کباده شود + اعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیات
اعمالنا رقعه ۱۰۳ - نشانیکه فرزند ارجمند بآن فدوی خلاص پیوند نوشته بودند به مطالعه درآمد

میں ہوتا ہے ۱۲ ۵ دم زدن خاموش
ہونا دم زدم خاموش ہوا میں ۱۲
زندگی یعنی نے لطف اور بیرم کی ۱۲
پناہ لیتا ہوں میں طرف اللہ کے برائیوں
سے اپنی ذات کی اور برائیوں سے
کاموں کی ۱۲

برای تتمه جاگیر خجسته اختر که بسیار ده دست بیدار نداشت دعا کرده اند محال تجویز باید کرد و بهمه تسلی
چیزی بایشان نوشت رقعه ۱۰۴ آن فدوی بخاطر خود بسنجد که رخصت فتح الله خان لکابل
خوب نباشد اول اینکه صاحب لوست دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب زیاده گویا روح
خان همراه داده بودیم با خان مذکور هیچ سلوک میکرد گویا او تعینه اوست باوجود آدمیت
او و کم منصبی و جمعیت خود و تاکید حضور در باب طاعت با خان مسطور چنان حرفهای تلخ و تند
میگفت که او پیش مردم خجل و سبک میشد چنین کس که سه هزاری شده و خطاب بهادری یافته
بجای دور دست رود با مثل شاه بهادر با خبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد اگر حاکم
آن مخلص زین مراتب جمع باشد چه مضائقه والا بودن او در رکاب ولی رقعه ۱۰۵ فدوی با
اخلاص رای محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که همین بود خلافت مقرر شد اند و طلب پیاده بسیار
شده جائیکه اینقدر مناصب نا مناسب و مواجب بموجب بدون ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود اینهمه
انعامات و رعایت بیجا بظهور رسد چرا نباشد حافظ قرآن اند و فاضل بقران و لا تبذر تبذیرا هم یاد ندارند
این گاهی سهواً هم نمیخوانند بیت چشم باز و گوش باز و این عمی + حیره ام در چشم بندی خدا + دیوان هم
مجهول است و کشمیر وطن عکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان بدنیست رقعه ۱۰۶ با اخلاص
ابو الوفا عرض کرد که اسباب جانماز خانه مستعمل و فرسوده شده دیگر کارخانجات تیار باشد و همین کار
تیار داشتنی منبر هم شود از مسلمانی بعید است بجا نشانان رود حکم رساند که هرچه در کار
باشد باظهار داروغه سرانجام نماید ع حیف صد حیف که ما دیر خبردار شدیم رقعه ۱۰۷ فقیر شیخ
بهره از علم ندارد و زاهد خشک معلوم میشود که این هم بر پا باشد و اکثر اقوال و افعال و کلی از او نا
مفتوح است خلاف شرع بود خلیفه وقت امین بیت المال است هرچه بکسی هدیه حلال است
اگر از محصول چند ده که بفتوای علمای ملت و مشورت امرای شهر بالفعل برای خود اختیار نموده آنرا

صرف خاص قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بود بیشی بے پرده یال چه طور حرام تو انگفت چنین و
پرسید اگر معقول گوید عرض نماید تا این مغلوب نفس هم معقول خود کند والا هیچ مبتدعان را که زخود چیز تراشیند
و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله ذنوبه سست نه بود مبتدعان را در مجلس راه
نمی داد بل در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز
مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الرضا والتسلیم رقعه ۸۰ فدوی
با اخلاص گلمه فتح الله خان ایحال نوشته اند وقت رخصت خان مذکور رسیده ایم که صحبت این فضول با
پادشاهزاده بر آر نخواهد آمد اما چه کنیم مارا بطور ما نمیگذارند و در ادای مطلب خود ابرام میکنند بار بانعدی
ذات فتح الله خان سه صد سوار تابینان کم باید کرد و سیاهه کمی یا برطرفی خطاب بهادر بدفتر بخشی دوم
داد حسب الحکم آن زیاده گو نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد که مرشدزاده را از خود آزرده کند
و بالقای منت خدمت فروشی که وضع سفله رویان نه رسم مردان جان بناموس ده است
همین پدر ولی نعمت را سر گران نماید بایستی باین وسیله بزرگ رضای ما بدست آوردی بالتماس
ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی ما فات کند خوبست این اشاره در حق او بد به و با دشاهزاده
عرضداشت کند این قلعه هم انشاء الله تعالی عنقریب فتح میشود اما ذکرستای شیطان همتا صردو
بنجان فیروز جنگ بر آسزائی آن سزاوار سر جنگ تاکید نویسید که پیش از دست برد دست جبار نتش
بندوع مرد آخر بین مبارک بنده ایست رقعه ۸۱ از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت و
چنانچه باید از عهده آن بر نیامد ناکرده کار بست و بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و کمی مراتب متعینه باید نمود
اگرچه من تبیت طالع بیرم و گشته گم کرده راه ابو نصر خان در لاهور هنگامه برپا کرده است
مردم آن شهر را بجان آورده مگر سر عافیت او میخارد یا ملک رای ملک یده مراتب و بخشی نویسنده
بطلبید و آخر ورزیا فرد آبعرض رسانند تا کمی منصب هوش آن بیهوش افزوده آید فرد باید نواخت

یعنی سپاہان ۱۲ — یعنی جواب ۱۲ — یعنی تابع نفس ۱۲ — جو چیز که فوت هوئی ۱۲

یعنے منصب سکا گھٹا دین تا کہ اپنے ہوش مین آجائے ۱۲

فرق خر انرا بچوب دست + بیرون نهند چون قدم کجروی زراه + زبردست خان سپاهی سیت ودر کار پادشاهی به
از پدر در دار السلطنة لاهور عمل خود کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اماکن آنها را خراب ساخته
حسب الحکم متضمن تحسین و آفرین بنگارد و خلعت مهربانی بهای او علیحده بکنانند که مزد و رخوشدل کند
کار بیش + رقعه ۱۱۰ - فدوی با خلاص کام بخش معامله نافهم را بچانه محمد اعظم شاه باید برید و استمداد نموده باهم
صفا وداع دنیا نه متاعیست که از بهر بنرامی رقعه ۱۱۱ - مقرب خان که به تسخیر پرناله مامور شده حسب الحکم بایر
دستگیر کردن سیدار او باید نوشت و تاکید زود رفتن خان مذکور بر سر ش در توقفت که آن مسیت باد
غرور رچیده از راهبری بنا بر نزاع با قوم بیرگی بقلعه پهلنه رفته بزودی ترقیم نمود غالب که بزودی باید
تو آن بی راه رو مسلم آزار را باید مکافات کند استغفر الله او چه کند هر چه میکند حق میکند و بجزای کردار
رساند رقعه ۱۱۲ - آن فدوی فدوانه باغ برد و گلدسته تفریح بدست آرد و مردم چه کی امردر چه از سایر
و چه غیر آن که همراه او خواهند بود در استرضای خاطر او کوشیده سر در پی سر در خواهند فروبرد
چون از دو گشتی همه چیز از توگشت رقعه ۱۱۳ - فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کام بخش را برای استقبال
باید رفت و بامر اکه اسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رساند رقعه ۱۱۴ - فدوی درگاه مخلص خان
بیمارست برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال باید پرسید این مردم غنیمت اند سلیقه
عرض واعلی حضرت را بسیار خوش می آمد جای آنست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دارد خدا
شفا دهد و پسر او هر روز بیا مده کجاست و در چه کار او را بطه را او نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند
سیپاره حفظ کرده بود نشود که فراموش کند تعهد قاسم خان درباب فتح قلعه جنجی که با دشاهزاده محمد
کام بخش بحضور فرستاده بجنس پیش آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تمهید دل شکستن آن
فدوی ست مردم دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزها که نمیگویند و چه شکستها که برای درستی کار خود نمی نمایند
اگر گرفتن را نامی بجا و کشایش قلعه از دو تواند شد چه به از ین والا سردار خان هم کهنه عمل است

بدنسبت باشد رقعۂ ۱۱۔ فدوی درگاه فردا ملازمت بادشاهزادهٔ عالم بهادر مقررست تخشی الملک
و مردم دیگر را با افواج خود ها به استقبال باید رفت و بآیین گزین آوردهٔ چشم ما روشن ساخت خوشا
وقتی و خرم روزگارے که باینے برخوردار وصل یابے + رقعۂ ۱۲ فدوی با اخلاص دستخط دیوان بر عرضی
که عین باید کار نسبت این علت را از میان باید بردا هم معتبری عنایت الله خان کفایت میکند با عفا
ما حسب المسطور هم به پروانه زاید ست قولی ست مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد
بران مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان را تا که انفصال قضیهٔ ماضی دیگر مردم کشمیر مشوش نگاه
کمی معلوم ع کلوخ انداز را پاداش سنگ ست + الحمد لله که جنجی فتح شده دارا نام مرد و گر بخت گرفتش
هم چندان کار نبود اما با اغماض کهنه عمالان از دست افتاد چندی دیگر و کان سر وشد فی شان گرم
ماند با بهنا باید گفت که بخود رید دنیا را اثیل از انکه شما را بخور در رقعۂ ۱۳ فدوی بارگاه این قدر
تنگ گرفتن یار علی بیگ خود را از چه راه راست نهی این مرد شرع نیامده و مرتبه ولایت خود
دارد چرا بر کلیه و اشربه عمل نمیکند و ما را و خود را زبان زد مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم
باشد اما او هم چه کند که این هم باختیار خود نیست شعر بخت و دولت به زور بازو نیست + تا نه بخشد خدای
بخشنده + اعلی حضرت را در نظارت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقع دولت خانه دار الخلافت
از آراستگی اشجار و پرورش نهال و صفای آبگینه ها و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط
بود تا ایام اقامت دار الخلافت این مسافر نیز بر انها نظری میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود در
در تربیت و شادمانی آن موکد بوده است چه بهتر و الا حالا می باید هر روز یکبار خود رفت و کما ینبغی
متعهد ترمیم و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک
و صاحب آباد و اعز آباد و نور باڑی و سرهند باڑی که تعلق مشیره عزیز القدر دارد
و غیره با تقید اشجار و انهار از وقت بیرون آمدن این رفتنی تا حال باتفاق بیوتات کالمعاینه شده

بنگارد بل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پائین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش
بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضداشت کند تا حقائق باحسن وجوه معلوم شود زیاده
صورت شکست و ریخت برآنها ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابهٔ دل نکردیم و بهجو اطفال عمر بلهو و لعب
باختیم شعر صرفت العمر فی لهو و لعب + فآها ثم آها ثم آها + رباعی افسوس که عمر رفت و هوشیاری نیست
دردا که امید خویشتن داری نیست + گفتم که چو بیدار شوم روز بود + هیهات که روز رفت و بیداری نیست
قید مدعی که خلاف شرع است آنها را از دست این بندرهائی باید داد و بقاضی نقضاه رجوع کرد تا
تا موافق شریعت غرا فیصل حیت و میل بکسی ترود الحمد لله قاضی ما سید بن ست و صالح و متقی حشیم
بر این آن ندارد و در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد و دارغه الحکم القاضی شجاعت خان ناظم
صوبه احمدآباد باضافه هزاری و هزار سوار سرفراز شده باو باید نوشت فدا ینقدر ها که دیده جزو بیست
کار کلی هنوز در قدرست + اگر در کار پادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی ست و در تنبیه مفسدان
و استمالت زمینداران همچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبه بلند تر ازین
مرتقی خواهد گشت نظم نزد یاران این راجهان یاد نیست + عاقبت زین نزد بان افتاد نیست + هر که بالا
تر رود و ابله ترست + استخوانش خرد تر خواهد شکست + رقعه الی شجاعت خان در گذشت انا لله
و انا الیه راجعون آدم کاردان بود و در گجرات عمل درست داشت صوبه داری جهت آن ملک تجویز
باید کرد و سه کس بجای خود سنجیده عرض نمود عالیجاه هم رغبت دارند اگر پادشاهزادگی را کار نفرمایند
و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد بالله التوفیق و الیه الرشاد و درین مقدمه بهتر از
خیراندیش خان دیگر کسی نیست امیگویند که پشیمانش از کار رفته باری او را باید دیگر بر امقرر نمایند و صیق
الله خان بر نامت قدم ابراهیم خان کشمیر با این حفظ الله خان خوب نوشته و بال اندیشی دخل
ندارد و حیثیت صوبه ... انشی ... و گو رشده و دیده حق بین او + در باب دینداری تحقیق

(حاشیہ)
قاضی ... کو تعمیل کی ... وہ قاضی جو پہلے زمانے وقت کے سبب ... شریعت وہ قاعدہ اور طریقہ قرآن مجید اور حدیث شریف سے بنا ... اسقدر ترقی ہوگئی یا لکل تھوڑا حصہ ... جو ہمارے دل میں ... ترقی آیندہ کی امید

شجاعت خان ... اشارات الفاظ ... تحقیق ... الله ...

حق از دست دادن چه معنی دارد و ازینجاست که گفته اند قاضی و امین تحقیقات متعصب باید
کرد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام نکنند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نزدد و اعتبار جهد
غالب را منظور ندارد و ازین قسم مردم بیشتر هم کم بودند در نیوقت که ایمان ضعیف و شیطان قویست
خود کجا رقعه ۱۱۵ در امتثال احکام از ابراهیم خان تا حیر بسیار میرود و هزار سوار از تابینان او کم باید کرد
بوکیل هم چشم نمائی نمود حلم ما کار ها بر هم میکند حق سست ع راست نباید خواهگی بر بندگی رقعه ۱۱۶ روح
الله خان درخواست صدور احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آنطرف کرده است تا از سررشته
کیفیات پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر و چه آنچه حالا از تغیر مسعود خان بدنیت ضبط
شده دریافته بعرض رساند آنچه خالصه مقرر شود و برای امین و کروری تعین نماید و آنچه جاگیر و امد
باید پروانه بدهد و هنگام ضرورت جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه درکار شود بفرستد باید نوشت
و سزاولی تعین نمود که بلیداران ما خزانه باد برسانند و نشان فرزند بهادر که بخان مذکور نوشته اند
حواله وکیل باید کرد و یاد رخط خود منظوری نموده باید فرستاد بل حرف اخیر بهتر این مردازان جماعت
نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشد اینهمه فروتنی برای آوردن مطلب خود بود و از درون
شاید که صافی نباشد برای او فهمیده عرض میکرده باشد فردا نه اخلاط چسپان بیگانه کی شود خویش
هرچند جامه تنگ سگ جز و بدن نگردد رقعه ۱۲۱ - ذوالفقار خان ظاهرا سزاولان برای بردن
توپخانه تعین ساخته روح الله خان را درین کار متردد نموده اگرچه آنهم کار پادشاهی است اما بخان مذکور
برنگارد که بفتح قلعه توپ بسیار بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاولی آنها معتبر نشمارد و طرح
قلعه مورچال فرستاده او بنظر در آمد همیکه برای مورچال مقرر کرده است خوبست و به چندین وجوه
بر اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم می شود که آنطرف ظاهرا زمین سنگلاخ
باشد نقب زدن نشنند خواهد بود و باید دو سه دمدمه سرکوب بر پا کرده تا از تقصا و م ضرب توپها

تزلزل در ثبات محصوران و ارکان قلعه افتد و بزودی این عقیده کشائیش باید فرمان هم درین
ماده بفرستیم و آنچه باید بدستخط خود بمزید تاکید مینویسیم بیت بامیدها چنین شاخ شاخ + بدار یم چشم
کشائیش فراخ + استغفر الله استغفر الله رقعه ۱۲۲ - از افراد فرستاده سوانح نگار لشکر فرزند زاده
معلوم شد که لشکر الله خان با وجود نزدیک نمود ارشدن غنیم بشرب خمر مشغول اند و خود سوای کرده
کسان را به تنبیه آنها فرستاده بخانه نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانید
با متاع محترز و ممتنع نمیگردد درین ممنوع فصل صبر دارد از انجا که سوانح نگاران برای اغراض نفسانی
چیزهای بسیار بر خانه زادان تربیت کرده تهمت می بندند باید که آن فدوی بدیوان بر نگارد که همه مراتب
را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعه ۱۲۳ - بفتح الله خان نویسد که حسن خدمت مفصل
از عرائض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما آئین جانفشانی را بخدمت فدوشی مبدل
نکند و باز زده کردن سرگروه ما را سرگردان نماید رقعه ۱۲۴ - مستعد خان فرد که مشعر خرابی جاگیر
خود بسبب جهاوفی دزدان بمهر خود نوشته فرستاده بنظر در آمد التماس مامور شدن معمور خان بگوشمالی آن گروه
شقاوت نشان کرده حسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت که چون غنیم بسیار ست خلف الصدق
خود را به جمعیت شایسته بانطرف بفرستد رقعه ۱۲۵ - سید سعد الله کرر خطوط با فرستاده در
اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگار بندر سورت را تغیر باید کرد و خلف حکیم اشرف متوفی را
خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافه یومیه قوت دل بخشید بسید باید نوشت که بعد ازین در
مقدمات اهل خدمات که بفتوای آیه کریمه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیه در حقیقت ظالم اند
دخل نموده باشند هر چند این طائفه بر غیر ظالم نباشد بر نفس خود ظالم ست در بهر ورق مستدعی
بودن خود بدعا موت فی الله و الممنوده اند حق است فی هذا الموت حیات این نیاز مند درگاه
الٰهی تا نهم همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت ولی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما و الحقنی

ارکان او رکن کی جمع ہے رکن ستون
اور قلعہ کی فوج کے سردار لوگ ۱۲ ؎ یعنی جمع بیان ارکان قلعہ کے
شاخ شاخ یعنی طرح طرح کی امیدیں ۱۲ ؎ بجائے کشائش یعنی شاخ در شاخ اور شاخ ہونا کھلنے کی غرض
نمودار شدن ظاہر ہونا دکھائی دینا ۱۲ ؎ استغفر اللہ
تنبیہ کسی چیز سے باز رکھنا ۱۲ ؎ اشاع یعنی اغراض نفسانی
اصرار کسی کام پر آمادگی اور ایستادگی ۱۲ ؎ این جانفشانی

بالصالحین دردارد و در معنی قبل لقایة الانبیاء والاولیاء اجمعین صرتها بجا می آرد اگرچه نقصان
حضور برکات عمده گفته اند اما چنانچه باید تشفی نمیشود و آن معرفت آگاه به تحقیق خود نگارد
رقعه ۱۲۶ - تیر رسیدن بیاقوت و بعد تحقیق نشانه شدن بدبخت کوکه محمد کام بخش خود آن فدوی را
معلوم شده باشد چون تنبیه آن وحید اکردن بادشاهزادهٔ نادان ضرور بود کریم و بر سر آن مس
القرین آنچه آوردنی بود آوردیم و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا و صحبت سفله چو اگشت
نماید نقصان + گرم سوزد بدن و سر کند جامه سیاه + بشومی هم صحبتے او بادشاهزاده هم گمراه
اند چند چیلیه اگر در خیمه اش به تیاقداری باید نشانند و از حال و خبر باید داد رقعه ۱۲۷ - خانجهان
بهادر باین چستی و ل مثل کهنه عمالان درین مهم سستی پیش گرفت هرگاه از حضور تاکید شدید
خواست که تلافی مافات نماید نتوانست اینهمه خرابی بی اخلاصی است چون نباشد که بدتر ازین
عمل زشت عمل دیگر نیست ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار چیزی برای تسلی او باید نوشت
وایمائی ازین مقوله هم کرد تا چشم واشود و تنبیه پیدا گردد اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن قوی
اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک کی بطور خود میگذارد که این کس گوش بحق و حقیقت دارد
آلهی زبند نفس بدهان ما را و جمعیتا و میران نظم مهربانی دید و آن لطف نخست + آنکه کردی
گمرهان را باز جست + هم دعا از تو اجابت هم ز تو + ایمنی از تو مهابت هم ز تو + رقعه ۱۲۸
امیرالامرا درگذشت از مردم قدیم همین یک کس مانده بود انا لله و انا الیه راجعون مطالبه هم دارد دیوان
بیوتات آن صوبه برای ضبط اموال باید نوشت که تقید تمام بضبط آرند و از مردم او بزور و گرفتگی
هر قسم که میسر آمد مبلغها بادشاهی بگیرند و دیوان مرحوم را فهمیده میگویند بشرط نیکو خدمتی رعایتها
کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور بعرض باید رسانید دیگری هم درین باب گفته ایم اما گمان
روایت قبیله دارد و نوبت ثانی آن فدوی باین امر مامور گردید یقین که بروجه مرضیه خود پرداختی

هیبت و ترس ۱۲
یعنے مر گیا ۱۲
ممکن ہو سکے ۱۲

تیاقدار چوب بردار چونکہ دربان کے پاس بھی چوب ہوتی ہے اس واسطے مطلق دربان کے معنے میں مستعمل ہے ۱۲
ان المنافقین الخ ترجمہ تحقیق منافق پیچھے والے درجے میں ہیں دوزخ کے ۱۲
اعدی الخ ترجمہ زیادہ دشمن تیرا نفس ہے تیرا جو تیرے دونوں پہلو میں ہے ۱۲

وتندرستی ظاهر خواهد کرد امان الله خان هم برای این کار بدنیست متعین باید کرد و مراتب بعرض
رسانید که اضافه داده شود و یک رعایت دیگر هم بخاطر هم هست نسبت باو عمل می آید رقعه ۱۲۹
این کار بیوسف خان مقرر شده مجوز آن مخلص هم خوب است اما سپاهی ست حقیقت عملداری او
معلوم نیست بر آن فدوی هرچه منکشف باشد عرض نماید برای دیوانی برهان پور شخصی دیانتدار مطلوب است
الا هم فالاهم رقعه ۱۳۰ اکرم خان هرچه کار ست باوجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف
از چه راه اولی تر ازین چیست بیت حج رب البیت مردانه بود + حج زیارت کردن خانه بود +
اللهم ارزقنا خیراً رقعه ۱۳۱ فرستاده فرزندزاده بهادر باید گرفت اما پیشتر وکیل ایشان را گفت که
بدون عرض نفرستاده باشند والسلام رقعه ۱۳۲ مرشد علیخان ضابطه است وخالی از تدین
هم نیست این کار را گر باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود بپرسد مقدمه که
بر فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنید باشد فوجی برای تنبیه قولنا شان او و باش تعین
باید کرد خان بهادر حمید چه طور ست این عاصی میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصه ظلمی نشود اما
زانجا که ملک بی سیاست نمیماند و ریاست بی سیاست راست نمی آید بعضی جاها احکام موافق الوقت بغلبه
نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئله بپرسد الحمد لله که نیت خود بخیر ست شاید که بگیرد و انما الاعمال
بالنیات حدیث صحیح ست و بسر حد تواتر رسیده رقعه ۱۳۳ خواجه عبد الرحیم رحلت کرد دنیدار
متقی بود از جگر داری بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم
خیلی خوش طرح ست در جواب عرض کرد که نام این را به از طرح است پرسیدم چیست گفت رنج
کش فرمودیم که در سرکار والا هم سه چهار همین طرح و نام تیار سازند از کمر بر آورده نذر کرد و عرض
کرد که تا آنها تیار شوند این نیاز محضر در سرکار اشرف باشد و رفته آداب بجا آورد احوال پسران او
معروض دارد بعنایت الله خان بگوید که او عرض نماید بقدر سر یک رعایت کرده شود رقعه ۱۳۴

خانجهان بهادر درگذشت انا لله وانا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافل ست تا کجا بر وقت عاقبت

درین ایام صوبه داری دکن میخواست و بچه دل گرمی آرزوی آن میکرد آری کار نفس ازین ست نظم

کشتن این کار عقل و هوش نیست + شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست + عالمی را لقمه کرد و درکشید + معده

اش نعره زنان هل من مزید + دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست + که بدریاها نگردد کم و کاست

هفت دریا را درآشامد هنوز + کم نگردد سوزش آن خلق سوز + سنگها و کافران سنگدل + اندر

آیند اندران خوار و خجل + هم نگردد ساکن از چندین غذا + تا ز حق آید مر او را این ندا + سیر گشتی

سیر گوید نی هنوز + اینت آتش اینت تابش اینت سوز + چون قدم بر وی نهاد از لامکان + آنگه او ساکن

شود از کن فکان + چونکه جزو دوزخست این نفس ما + طمع کل دارد همیشه جزوها + این قدم حق

را بود کو را کشد + غیر حق خود کی کمان او کشد + قوتی خواهم ز حق دریا شگاف + تا بسوزن بر کنم

این کوه قاف + او تعالی توفیق کرامت کند و ازین تیره روز رهائی بخشد بحرمة محمد و آل محمد علیهم

الصلوة والسلام رقعه ۱۳۵ مکتوبیکه نصرت جنگ از آن مزاجدان فرستاده بود بمطالعه درآمد برای

داؤد خان نوشته است و در اظهار خدمتگزاری خود نموده در جواب چیزی باید نوشت و تا

فتح قلعه امید وار داشت بعد ازان شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود در میان جمع امکان

ندارد و دیگر برای مصالح قلعه گیری به تربیت خان حکم رساند که هرچه ضرور باشد بفرستد و بقلعه

داران آن طرف نیز بنگارد که آلات توپخانه از چیزهائیکه در لام جنگی و گوله و باروت ملتفت خان نصرت جنگ

برساند الحکم لله الواحد القهار و فعل الله من یشاء رقعه ۱۳۶ از عریضه سپهدار خان واضح شد که

بی جهابت بسنار سید الحمد لله علی ذلک هزاری ذات هزار سوار تا بمیان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر

و اسپ و فیل رسالت باید کرد و برای همراهیان هم اضافه تجویز نموده دادند ازین مژده سرور خشنود گشته بیلدار را

هم اگر ترغاضر و ستم باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷ پنج زنجیر فیل بفرزند نادره بهادر برآورده ایم دو

زنجیر از آن میان خوش کرده حواله وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه هم عنایت شد از
جواهر خان خبر گیرد رقعه ۱۳۸ - سوانح نگار روز پیر دست در باب سید مبارک چیزها نوشته اند اصلی دارد یا
ندارد خود را از اصحاب تدین میکشد از عنایت الله خان بپرسد از صالح خان صوبه دار الهٰ آباد
خوب سرانجام شده است گوپال سنگه را هم در باب عنایت و باید نوشت و بجان نثار کور تسلی نامه قلمی ساخت
بسیار بالبی عجیب مفلسی پوشد رقعه ۱۳۹ - هنگامه که براهتمام خان مردم گذشت از غفلت همین مردم
ست رو نباید داد دل پشت و کمر اینها بچوب توجهی باید شکست هیچ آدم متدین خبردار کجا هم میر اسپان
را چنان فربه کرده اصطبل را خوی ذوق داده بود که گفتن راست نمی آید اللهم اغفره وارحمه امانت خیر الرازقین
بسیف خان در باب تنبیه مفسدان تاکید نویسد مساعدت هم مرحمت شده محل انتظار نمانده والا ایشان هم
رقعه ۱۴۰ - امین پور خلاف برای اضافه بسیر چاه مین نوشته اند ظاهر اسوار ان رفیع القدر زیاده اند که
باید کرد و افزونی ذات خورده بر بزرگ صورت نمی بندد بپاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایتی توان کرد
میان صفوی خان هندو صحبت برابر نیست هذان خصمان اختصموا فی ربهم الآیه تهدیدی بهندو باید
نوشت رقعه ۱۴۱ - روح الله خان بآن وضع زرها ادا کردن این مشرف الدار میخواهد باین روش جرمانه
هضم کند غلط است زر از جاگیر وقتی میگیرند که منصب دار را در حضور استعداد آن نباشد و کیل را
فرستاده همین وقت مبلغ با دستاهی بگیرد و اشرفیهای مار النصیب این یاباقی نکند اعلیٰ حضرت طاب
ثراه برای جرمانه تقید بسیار میکردند فوراً چیلهای شریر و شدید تعین نموده زرها را بمعرض وصول در
می آوردند یاد داریم که روزی از جعفر خان در ایامیکه منصب وزارت سرفرازی نداشت و غسلخانه
نشستانده اشرفیها گرفته بودند خان مذکور از داروغه غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم باو تعلق داشت
بد شده در ایذا دادن هزار و کمر بست آنحضرت برادرانه مهربان فرمودند که بعد برخاست دیوان باهم صفائی
داروغه را از خان مذکور دو دله ها دهانید رقعه ۱۴۲ - پیشکار صدر الصدور مستحقین را اکثر بحضور می آرد مگر غرضی

در میان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه ۱۴۳ امروز تربیت خان برای دو سه منگباشی
که درین یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سه پیچ مرصع سونچان مذکور باید گفت یا آنکه
عمرے در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته اینقدر نمیدانند که این جماعت درین عرصه مستحق
که چنین عنایت درباره ایشان بظهور رسد جیغه مرصع برای خاطر او و دلگیری کار بادشاهی مرحمت
شد جواهر خان خواهد رساند منه الامداد والتائید اما آینده در حق منگباشیان چنین عرض نخواهد
کرد و اگر کسے کار بادشاهی درست بظهور خواهد آمد و خدمت بادشاهی بتقید تمام خواهد نمود
با انعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن اسپ بکار سرکار والا بعطای اسپ سرفراز و
دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴ تربیت خان هنوز محتاج تربیت ست زیرکیه برای احشام قلعجات
گرفته است از خارج بسمع رسیده که از زر و حساب یکسی نداده سوانح نگار زیانکار چه میکند او را خود
برای همین مقرر نموده شد این جماعت باغراض نفسانی کارهای عمده بادشاهی برهم میکنند و روی خود
سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل مینماید قلعجهای مستحکم بستن مفسدان بزرگی نگاهداشتن عیسوی خان
از چه پیدا است اگر از اول خبر شود هرگز تا اینجا نرسد بعد عزل جاگیر این برآورده برهان الله خان
که از دی جاگیری نالش دارد باید داد ظاهرا از شکست خان مذکور حسب الحکم تهدید باید نوشت که این
صورت چرا بمعنی بوقوع آمد نتیجه روما کار مد نظر نداشت طلب احشام که نخواهد رسید غله قلعجات
نخواهد بود دندان بران نهاده هر دانه طلب خواهند آمد آنوقت شما کجا خواهند آمد قابوچیان اگر طلب گرفته گرم
کار باشند غنیمت است و میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد و جهت غرض خویش کارهای ولی نعمت
که فی الحقیقت کار خداست برهم نمودن بزندگی و در دریوزه حق مردم مجاهد پامال کردن که در ضمن آن
تقویت کفار خسروان تمام ست آئین کدام مومن نمک حلال ست بهرحال قبض او بوصول طلب از تمامی
احشام گرفته بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خائنان و معاونان بدنیان بر خود لازم داند

ان الله لا یهدی کید الخائنین رقعه ۱۴۳ امین دبستی مجوز عنایت الله خان کاز حضور مقرر
شده رفته بود چه کرده ع هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد + قوت مقاومت هم بوده چه کند
ما چاره است اما اگر چنین بود چرا برخاسته نیامد اگر تنخواه نمیداد ند آمدن خود میداد ندیا و هم از طرف خود تا کی
بنویسد رقعه ۱۴۴ مهابت خان حیدرآبادی ظاهر ادر لاهور درگذشت وغیر از نبیره که پدرش بحضور
پدر رحلت کرده وارثه دیگر ندارد و مدیوان بیوتات آنجا برنگارد که اموال و بهوشیاری و دیانت او
تمام ضبط نماید که بیت المال حق عباد است خلیفه امین و نوکران گماشتهای خلیفه اید مستحقین ضعفا و
دیگران را دران نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۷ امر حمت خان هر روز لباس قلع خره پوشیده بحضور آمده بود
و دامن جامه آنقدر دراز داشت که با بنظر می آید بهرام خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوتاه
نموده آنرا نمایند و بگوید که دامن بدستور یکه در حضور مقرر است همانقدر داشته باشد والا
در غسل نگذارد و مرد را باید که الفت با لباس ساده و پرکار داشته باشد زینت تکلف خاصه زنان است
و بها نهامی زیبد و حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رقعه ۱۴۸
ما که باین میخوریم این کارخانه همرنگی دیگر گرفت و آبدار خانه هم آب و تاب نیست هوشیاری و چیزرسی داروغها
آنست که همه وقت همه جا کارخانجات عهده خود به تو زک آراسته دارند تا وقت کار مجرائی آنها ظاهر شود
و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها بر ما هویدا گردد و همه مردم بینندگان شان و دولت خداداد معلوم
کنند و رونق و شکوه او معائنه نموده ناتوان نیان پست گردند هیهات هیهات دعوی فقر و این همه مبالغه
حقا که بحساب ما ناصواب رب الارباب عاقل خان جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه دار الخلافت
مهابت خان صادر شده جواب نوشته نوکر هیچ باید الشکر الله و المنه رقعه ۱۴۹ اقدر دی درگاه وزارت
خان عبدالرحمن درگذشت برای دیوانی مالوه چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده باشند رعایت
سعدالله خانی دارا یا بی که رتق مهمات دیوانی بود میگفت که سرکار والا بیکه باید فرمود

ان الله ... بحقیق ... مقرر ... بستہ ... سے ... ضعیف کی جمع ... ناتوان ... عادت ... تکلف ... ابطہ ... پن یہ لفظ

شکوه ... غصہ ... سے ... الخلافۃ ... سعد الله خان ... ۱۲

که جوهر کاردانی و دماغ معامله آرائی داشته باشد نه علیل غرض تقصیر آن فدوی مدار المهام
حسب الحکم قضاجریان بفرزند عالیجاه ظاهر نماید که از نوشته نیکنام خان بعرض رسید که شاهمیر سیران
دیوان قدیم خود را برآورد دید فهم و ذکاے رسا دارند مختار بند حالا افضل خان میر بادی مرزا نظام
(یہ فقرہ از روی ... ۱۲)
عنایت الله خان واسطة المطالب ایشان کردیم بیاد داشته باشد که کوکلتاش خان رحمت نظام
دکن روح الله خان هنگام صوبه داری حیدرآباد مصدر بعضی حالات نامناسب شده بودند مصلحة
چندی معاتب داشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت باینها درساختیم از زبان اعلی حضرت شنیده ایم که
عرش آشیانی اکبر بادشاه روزی میفرمودند که تودرمل بد انفیر قلمی امور ملکی مال شعور تند دارد اما
غرور بس خوش نمی آید ابوالفضل را هم بود شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که نواخته را نمیتوان انداخت
لهذا با آدم کار ناچار باید ساخت فرزند آرا است مسلم بزرگی و الطاف که جرم بیند و نان
برقرار میدارد رقعه ۱۵۱ خان فیروز جنگ کارخود را تمام گذاشت با وجودیکه فرزندزاده از بربان
(غازی الدین خان مراد هیں ۱۲)
پور آمده بدیدنش رفته روانه برار شد و لفظ سپه سالار که مینویسد از نوشته وکیل معلوم شده
(نام مقام ۱۲)
یا خبر غیبت و درین باده فرمان فته نا گفته ایم نماید که منصب سپه سالاری از کجا پیدا کرد رقعه ۱۵۲
(دکھائے ۱۲)
محمد باقر داروغه کچهری دیوانی درگذشت و شکار خان از زبان مردم عوام است روز سواری شنیدیم
که این نسبت او مردم چه قدر میگفتند مکرر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باز آید سود
(نام عهده ۱۲)
نکرد جزای اعمال حق است خود بهتر میداند که بر سر آن فته چه گذشت و بر سر این فتنی چه خواهد رفت
(یعنی مرده ۱۲)
نفس اماره نمیگذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و گرنه همه میدانند ظلم کردن بدست
پیشوائی و در دانی ظلم ... تر از آن گرسنه را شکست دادن عزبا را کشتن است و دیده و دانسته
از عهده بازپرس آخرت که در تنگست بر آمدن مشکل چه جای یقین داشتن جاگیر باید داد اما
غذمت نباید داد ... داد و داد از دست غفلت داد داد + غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکانے

له ... واسطة المطالب ... ۱۲

۱۲ ... قطعہ کی تحقیق ... گذری
سے نواختہ را انداختن یعنی ترقی دیے ہوے کو اسکے منصب اور مرتبہ سے گھٹا دینا ۱۲ شہ دکان چیدن دکان کا آراستہ کرنا دکان لگانا ۱۲

چیده بدرویشی متهم گردیده برآورد نش ضرورت بیت نه مرد انند اینها صورت اند + بسته زنان اند
وهم شهوت اند + جهلای متبذل مزاج مختل و اقوال باطل دارند ایمان کو و اسلام کجا رقعه ۱۵۳ عالیجاه
تتمه طلب در سرکار والا دارند التماس تنخواه به پرگنه لودهی کرده اند باید نوشت با یکیل گفت که تتمه طلب
ایشان اگر خواهد ماند چه مضایقه در حساب مطالبه و نقدی و قیمت جواهر وغیره آن محسوب خواهد شد
سودا سوداگرانه نیست اعلی حضرت زیاده بر چهارم حصه از جاگیر بادشاهزادها و امرا موقوف میداشتند
در عصر ما همه ضابطهای ضابطه شد بعضے اوقات عمدة الملک بجا خود میگفتند که ما بکار سیر و سیاحت
گاهی مامور شده ایم اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محنت و تردد ما را خواهند دید و امثال این
زبانی هرکاره باللفظ بعرض والا رسیده بود در شولاکه از عمرالفضل منهیان معروض شده که غنیم لئیم بر
ذوالفقارخان هجوم آورده رسید نمیگذارد و عرصه بر خان مذکور تنگ و کمک طلب است حکم والا نیام
عمدة الملک عز اصدار یافت که کمک پسر خود را زود رساند چون در رسیدن و اهمال واقع شد تقصیر
بعد الوصول صادر گشت که ایشان خود را عاشق پسر میگرفتند حالا که بر و عرصه تنگ است در زود شتافتن
تساهل چرا مدعی شدن دیگر و در دعوی صادق برآمدن دیگر ست ع دیگر بحجو و ناز که ترکی تمام شد رقعه ۱۵۴
عمدة تی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده و گمان ضابطه دانی و شعور الفت انسانی
در حق او بیشترست باوجود اینهمه اهانت منصبداران بادشاهی روا میدارد و قول سعدی یاد نمی آرد بیت
من و تو هردو خواجه تاشانیم + بنده بارگاه سلطانیم + عجب عجاب از معقولات سعدالله خان ست که الف بصورت
قلم و نون بشکل ما و ات دیوان که بصفات ملکی آراسته نباشد دیو است قلم و دوات پیش نهاده یا حیوانی
یا تصویری از نقش عقل و هوش ساده بعدازین احتیاط لازم داند و باعتقاد خود نوکر درگاه والا را
نیز هم چشم خود شمارد و دانسته باید مراعات آنرا مرعی ندارد رقعه ۱۵۵ فرزند زاده محمد عظیم مرزا
عرض کرده اند که پرگنه لشکرپور در جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شود تا ایشان باید پرسید این خیرخواهی بجه

در خاطر گذشته اگر شاه ایمای این مطلب بآن فرزند زاده کرده اند چه مضائقه والا ازین خیالات درگذرند

که اخلاص لی نمی فزاید بل افزایش غرور پندار را شاید کفی بالله تعالی وکیلا وانا ادعوان یرحم

کلهم وید خلهم ظلاً ظلیلا رقعه ۱۵۶ ـ خبر مرگ مخلص خان شنیده باشد از شرائف انسانی و جوهر خدادانی

و همه دانی او خط به میر آتشم رضی الله عنه این وار مرگ ارشاد بسیار دارد و فواید شتی پاینده

دل و انا دو چشم بینا که شخصے شکایت گونه پیش ما گفته بود که این مرد کسی را بهتر از خود نمیداند جواب دادیم که بهتر

از خود کسی را می باید رقعات بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ رقعه ۱۵۷ خان فیروز جنگ یکرنگ

من میخواستیم برای عیادت آن ولتخواه خود بیائیم اما چه رود که دام نظر مشاهده نمائیم لهذا سعادتخان را نیابة

فرستادیم تا بچشم ما ببیند و اظهار ما فی الضمیر کنند از میوه های نورس بچه اینجا هم میرسد انگور ست اما اطبای

یونانی برای آن عمده مخلصان مزاج دان مضر میگویند لهذا بر خود هم ناگوار کردیم انشاء الله تقدس

بعد صحت کامل و شفای عاجل یکجا میخوریم فرد یارب این آرزوی من چه خوش ست + تو بدان

آرزو مرا برسان + رقعه ۱۵۸ ـ خان فیروز جنگ یکرنگ من تفریق فوج لا علاجست فدوی زاده

زود بحضور کرامت گنجور بفرستد که بانعامات و ارادات امتیاز یافته با زمیش آن دولتخواه خواهد رسید

فرد هان مشو نومید چون واقف نهٔ از سر غیب + باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور + فرد

اینچه دل از فکر آن میسوخت بیم هجر بود + آخر از بیمهری گردون بآنهم ساختیم رقعه ۱۵۹ خان فیروز

جنگ یکرنگ من الحمد لله دوری قلبی نیست بیت گر و رمینی و با منی پیش + در پیش منی و بی منی در

منی ـ از احوال شبا روزی اکثر اطلاع میداده باشد تا که مواصلت صوری دست و بر خانه زاد

عنایت الله خان را ندیده ایم جای وخالی ست ع شاخ گل هرجا که روید هم گل ست + رقعات

بنام ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ رقعه ۱۶۰ ـ نصرت جنگ ریو د رنگ من اول این ملک در قلمرو

فرماندهان دهلی بود و بر بهمان متغلب انه تصرف اینها برآورده اند ایشان را منهمک و مستهلک بلذات نفسانی

عین کے زیر سے بیمار پرسی ۱۲

نقصان کرنے والا ۱۲

روزینہ مقررہ ۱۲

ہلاکت چاہنے والا ۱۲

غالب ۱۲

نمائیم لا اوکدام نظر مشاہدہ ... یعنی محبت کی زیادتی کی وجہ سے تم کو بیمار دیکھنے کی تاب نہ لا سکیں گے ۱۲ ... ناگوار چیز کو حلق کے نیچے اوتارنا ... حاصل یہ کہ انگور ... طبیبوں نے تمہارے لیے منع کیا ہے ہم نے بھی اسکا کھانا چھوڑ دیا جبتک تم نہ کھاؤ گے ۱۲ ... یعنی ... کمال محبت ... ۱۲ ... منہمک ... سخت کوشش کرنا ۱۲

مستغرق امور دنیای دنی دیده فرصت از دست نداده تخت و چتر برای خود ساختند هرچه کرده بودند
مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان بیوفائی و نمکحرامی که با ولی نعمتان نموده بودند
از نوکری خود دیدند سیوا و غیره نیز با اینها سلوک بد نموده‌اند بیت در باب کنونکه دولت هست بدست
کاین دولت و ملک میرود دست بدست رقعه ۶۱ ولایت زرخیز بدست این کافر حربی خواجه
را گذاریم و تغافل از امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون کنیم فضیلت غزا در صحیحین مگر نخوانده‌ایم
یا سلیقه ملک گیری و مفسد اسیری نداریم رقعه ۶۲ خان نصرت جنگ را و دلیپ و غیره متعینان
خود را برای التفت خان پیش پای شاهزاده عالیجاه بگذارد که آنجا هم کار بسیار است و دست اینها
اگر کوتاه باشد در کار خللی نشود فیها که بعضها بار اناهی هیچیا بیک کمان تیر می‌اندازند و نمی‌فهمند
که خود را نشانه تیر و بال آخرت میسازند ابیات گندم از گندم بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل
مشو + فرد صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را + که سر بکوه و بیابان تو داده ما را + العاقبة بالعافیة ۔
رقعه ۶۳ نصرت جنگ بیو ونگ من چون گرفتن دکن که اهم بود و تمام همت مصروف همین کار شد
الحمدلله صورت یافت اما خرچیکه درین سفر خیریت اثر شده و میشود مدار آن بر خزانه هندوستان است
مبلغهای کلی طلب طلبداران شده و میشود در کرناتک دفینهای قدیم عظیم بسیار شنیده میشود زمینداران
بیجاپور که اصل ست بتغلب و تصرفات نبیره سیوا پدر سیوا جهنمی ست ملکش ظاهرا چندان استحکام
ندارد و حاصلش و بگفته سیدی مسعود خان متوفی هفتاد هشتاد لک هون ست چرا در تصرف اینها باشد
حقیقت ملک و تدبیر انتزاع از و دار نائب خود که داود خان باشد استفسار نماید چرا اغماض و تغافل رود
رقعه ۶۴ خان نصرت جنگ من ربایک ارتیما رحال مردم متدین کم میکنند زیرا که از اینها تواضع
از اینها از اول تا آخر نمی‌آید و سقاکان در گرفتن و دادن باک ندارند یعنی آب زر یا بخشیدن
نجل نمیخواهد خلاف امر سیست سوا میدانم روز جزا بر من چه خواهد گذشت و بعد از بر سر بنده‌ها خدا چه

له
مجلس پیشگاه صدر را و رصدر
کے سامنے بچھانے ہیں ۱۲ منتقم انتقام
سے اسم فاعل ہے معنی بدلہ لینے والا
منتقم حقیقی حق تعالیٰ ہے ۱۲
کافر حربی وہ کافر جس سے
دین کی لڑائی واجب ساقط ہو
دار الحرب میں رہتا ہو
دار الحرب وہ مقام ہے جہاں
کافروں کی حکومت ہو اور مسلمان رعیت
کو اپنے مذہبی رسوم ادا کرنے کی
پوری اجازت نہ ہو ۱۲

[illegible]

خواهد شد فرد فکر نشسته تلخ دارد جمعهٔ اطفال را + عشرت امروزی اندیشهٔ فردا خوش است + بهرحال از ارباب کار
ذوی الاعتبار را همه حال هراسان و ترسان باید بود و هر لحظه الحفظ والامان باید گفت رقعات بنام مرزا
صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعه ۱۶۵ میرزا بخشی محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب هزاری
و دو صد در دیوان تسلیمات بکنا ند رقعه ۱۶۶ میرزا بخشی محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب هزاری و دو صد و
پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطای دو هزار روپیه بعرض بیگم سرمایهٔ عز و افتخار اند و خفته حسب الحکم
مشعر این عطایا یاد برنگارد و من عفا و اصلح فاجره علی الله رقعه ۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه دار صوبهٔ
دار الخلافه شاهجهان آباد عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت از اراده گوشه گزینی و استعفای
منصب نوشته است هر گاه گوشهٔ خاطر اقدس را که منظور نظر خاص و پروردهٔ لطفهاست باد سپرده
باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد در صورت مبالغه البته منظور داشته التماس آن قدیم الخدمت را
درجهٔ پذیرائی خواهد شد و یکهزار روپیه درماهه که دوازده هزار سالانه میشود دو نقد مقرر خواهد گشت
رقعه ۱۶۸ بنام حمید الدین خان بهادر حمید بداند این حرف چند روز است که شاه عالیجاه عرض نموده اند
که کس دشمن جانی من اند حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان نیک ذات است با کسی دشمن نیست
و خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان بر من ظلوم جهول مجهول است ای بیخود فکر کرده دید از حال خود
چرا غافل آمدید و مقدمهٔ موت خود نه دانست که الموت قریب من شراک النعل و اقرب من حبل الورید های
های افسوس هیچ گهی ز دست و گاهی ز دل و گاهی ز زبانم + بسرعت میروی العمر متیر سم که
دانا نم + اگر مناسب داند بعالیجاه بسپارم و اگر کدورتی باشد صفا دهم نا در امانت این فانی خیانت
نکنند هر چه بخاطر رسد بنگارد یا عرض نماید رقعه ۱۶۹ بنام عنایت الله خان پیرزا ابوالوفا حاضر بود
که درویشی ساده دل آمده چیزی برای عیال خواست گفتیم فقیر را بمدعا چه کار فقیر دل بریده و گریبان
دریده میباید مردم فقیر فقیر میگویند نمیدانند که فقیر چیست و چه معنی دارد فرد جهان آئینه و هم ست و این

صورت پریشانش بنفس خود از تقلید اند و میگویند نُلِّی + اللهم نبهنا عن نوم الغافلین آمین آمین آمین
رقعہ ۱۷۰ ہدایت کیش و اخلاص اندیش از اسلام آوردن خیلی بر خود مینازد و بحساب ست حال
اولین در حضور چنین نارسائی مزاج دو مین در آنجا با عالیجاه چنان فہمیده باید گفت قطعه بخشی خبر
با زمانه بساز + ورنه خود را فسانه ساختنست + زیرکان زمانه میگویند + زیرکی با زمانه ساختنست
خدا گوش شنوا و بنیاد ہا و والسلام علی اہل الرشد والسداد سلوکی که این کور مکان با بادشاہزاده
کردند کیفیت او شنیده باشید چه کنیم خود کرده را درمان نیست و ما بر طبق عوالفضل این نکحرامان حکم کرده
و گونه اجازت دستگیر کردن داده یم معلوم نبود که این بیدینان آن قدر جرأت بهم رسانیده اند که بحضور
بادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت بآن سعادت مند نمود خوب یار باقی صحبت
باقی انشاء الله تعالی می فهمیم بالفعل حسب الحکم بنام فرزند عالیجاه نوشته زود بیار علی بیگ
بہہ و حسن بیگ پیران کار چکله گوٹه را برعایت خویشی فضل اجہل تغیر نشد و سکنهٔ آنجا تواتر فریاد
میکنند و سر بر زمین میزنند و میگویند ع اگر تو می ندہی داد روز دادی ہست + آخر الدواء الکی
این چکله از جاگیر ایشان تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت زمین سخت و آسمان دور دیوان
را میان حسنا جاگیر و رعایا و عامل امین گفته گفته اند دیوانی کردن آسان در امین بودن مشکل در
بعضے محالات حصهٔ سپاه شما زور ظالمان ست آدم خدا ترس و آبادان کار چیده فهمیده بمیزان
فکر سنجیده زود تعین نمایند که از روز جزا بسے الذمه باد شما شویم عاملان خویش و برادر دیوان و واقع
نگاران ابنای جنس امین و فوجدار بنا شد رقعه ۱۷۱ ہدایت الله زرین رقم بگوید که این رباعی
در بیاضیکه بیاد شاهزاده محمد کام بخش مرحمت میشود بخط خوب بنویسد رباعی آتش بدو دست
خویش در خرمن خویش + من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش + کس دشمن من نیست
منم دشمن خویش + ای وای من و دست من و دامن خویش رقعه ۱۷۲ امیر جلال الدین که

از شاه عالیجاه جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خان ست که حبشی ابو سید زاده کریم النسبت
صحیح النسب ست چرا برآورد نداز وکیل پرسد رقعه ۱۷۳ از نوشته اعتمد خان وحی نیست که خواه
نخواه بران عمل توان کرد دبند و بست ازین چیز با میر د بهر حال چون وخود بخود بیزار ست و مستعفی
شده بنویسد که بدیوانی اکبرآباد آمده خبر دار باشد رقعه ۱۷۴ اسد خان و پسرش بحضور نوشته اند
که بادشاهزاده بحمایت رانای حربی کمر بسته اند و میخواهند که بقلعه در آیند چنانچه یکروز بهمین اراده
سوار شده تا پای قلعه رفته اما زمیندار مردود از خبر داری بندهای بادشاهی نتوانست از قلعه
برآید و ایشان را بر و تاخیر در فتح قلعه بهمین سبب حسب الحکم در باب مخالفت بادشاهزاده و مفتوح
ساختن قلعه آنها باید نوشت و مکرر تقلیم آورده حواله یار علی بیگ نمود که بڈاک بفرستد نه شود
که مثل بادشاهزاده مرحوم و مغفور بمخالفت بپیوندد و کار بادشاهی بر هم شود فرد حقوق خدمت
صد ساله لعب اطفال ست + به کشور که در و کودکان خداوندند + تشریف مکه در مشهد و شادو
بسیاره شنیده هر سال برای جلب نفع خود ایلچی میفرستد این مبلغها که میفرستیم برای مستحقین ست
بجهت او فکری بجا باید نمود که بآن جماعت برسد و دست این متلف حق بران نرسد بسوداگران
عمده و مالداران و تجار بندر مبارک آن سمت از طرف خود بنویسد که اگر بطوری معرفت آنها بمردم
اهل استحقاق حرمین شریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی نخواهی منحصر
اظهار و شهرت نذر سرکار و الا هم نیست مطلب بخوشنودی ارواح مطهره حضرات و جناب
صل و علی حبیب او ست صلی الله علیه وسلم و در صدور که اینهم متعذر باشد چرا مستحقان این ملک
نباید رسانید که در همه مقامات جلوه او سبحانه اظهر ست نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعات بنام
اسد خان رقعه ۱۷۵ امیدن پور خلافت محمد معظم شاه بهادر بنویسد بلکه عرضداشت کنند که
بتجویز خدمت فوجداری جلال آباد بشیخ کریم الله بسیار بجا شد بدیرش سپاهی دائم

لڑکوں کے کھیل جیسی فارسی بازی کلمہ ہے ۱۲ یعنی الف کے نزدیک ترکی لفظ ہے قاعدہ کے معنوں میں ۱۲ نحن اقرب ہم نزدیک زیادہ ہیں اس سے بہ نسبت رگ گردن کے ۱۲

متصدی از احوالش مفصل اطلاع نداریم منصب او چیست بزنگار داز خارج بعرض رسید
که وکیل منصب دار که در صوبه کشمیر جاگیر دارد بنا بر قضیه محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن میخواهد
کچهری دیوانی از مدتی رجوع داد برعایت وطن دار حق آن منصب دار از ان کشمیری تی پیری
داهند درینصورت جهال اگر عذر جهالت و بیعلمی کنند شاید که اکرم الاکرمین کرم کنند اما عالمان را چه عذر
ست مکرر آواز بلند گفته ایم و باز میگوئیم که ما را در احقاق حق و رفع تعدی متعدی ورو نیه
هیچ یکی از فرزندان نیست تا بدیگری چه رسد هیچ مرجع هر امیر که مرحمت شده غیر از روز مبارک
یکشنبه نه نیند و بهمان اکتفا کنند و از خود نسازند رقعه ۱۷۶ بفرزند عزیز بهادر رانوسید که دنیا
رفت و آخرت آمدنی شد چیزیکه یادگار خواهد ماند و بکار خواهد آمد و همراه بغار گور خواهد رفت همین امور
خیر که عبارت از باقیات صالحات ست امروز خود را فردای رفتگان باید دانست عاقل آنست
که وقت حال را که بین الماضی والاستقبال ست غنیمت داند و از امر خیر و صلاح انچه تواند فوراً بعمل آرد
و حال را رفته و آینده راشده پندارد زیرا که حال اردی در رفتن ست و آینده را روی در آمدن
فرد سعدی همه روز پند مردم + میگوید و خود نمیکند گوش رقعه ۱۷۷ فدوی با اخلاص اکه بدیده
او فرستادیم و جهت تنبیه پدر و پسر اعتبار او افزود دیم ظاهر بر نخوت و پندار افزود و قدر خود را
گم کرد استغفر الله لازم آنست که لوازم اعتذار و استغفار بر خود واجب شمرده بدیده نصرت
جنگ دو و عذرها بخواهد و خود را از زمره پیشد ستان پدر رش انکار رود و الغه کانه کچهوه
فراموش نسازد نظم هیچدانی که شیر مردی چیست + شیر مرد زمانه دانی کیست + آنکه با دشمنان نو
ساخت + وانکه با دوستان تواند زیست رقعه ۱۷۸ بفرزند عالیجاه عرضداشت کند انتیان استشفا
تفقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که شید سعد الله درویش نوشته باشد نوسید که حید القادر
بیدل رین مقام دو مصرع دلچسپ گفته و بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن + اجابت از در

الکرم الاکرمین زیاده تر بخشش کرنیوالا سب بخشش کرنے والوں کا ۱۲ عه احقاق ثابت کرنا حق کا اور رفع تعدی دور کرنا ظلم کا ۱۲ متعدی ظلم کرنے والا

[illegible]

حق بہر استقبال می آید + بنام عبدالقاسم خان کہ بخطاب ملتفت خان سرفراز شدہ بود و بعد فوت
امیر خان بامیر خان مخاطب شدہ داروغہ خواصان آنحضرت گشتہ و خیلے در مزاج اقدس راہ داشت
و لطیفہ ہائے حسب حال و بموقع بعرض میرساند صادر شد رقعہ ۷۹ محمد اعظم شاہ باید نوشت کہ از نیفتہ
حسن دیانت و جوہر شعور اشیائیم نابدہ بانوائے بیچارہ تا چند بحال تباہ دردمند خواہد ماند بہ شما حقے
دارد و آملاک حق ہوا جنباً خوشنودی خالق ستنید اند کہ فضل سرشار حضرت آفریدگار آمرزگار
چہ قدر عفو جرایم بشیار عاصیان بدکردار میفرماید برائے خدا و خاطر ماکینہ دیرینہ و غبار پیشینہ از سینہ
بردارند و آن ضعیفہ را کہ غیر از شما دیگری ندارد مشمول عواطف گردانید نواز شہائیکہ کردند
در ہیزا آن روز بدید دنیا گذشتنی و گذاشتنی است لہذا با ہمہ کس آشتی ع ناکردہ گناہ
در جہان کیست بگو + کلمۂ غریب از زبان میان عبداللطیف قدس سرہ الشریف یاد داریم کہ خدا
ناترس را در مزاج راہ دادن و ذذدی حق را از دررا ندن بدترین گناہان است موثر حقیقے زبان
عاصی پر معاصی را اثری بخشاد زیادہ بدین چہ باید نوشت کہ نباید نوشت رقعہ ۸۰ حسب الحکم آنکہ
سرفراز خان عبداللطیف خان ہرگاہ برائے سلام عمدۃ الملک مدار المہام بیایدا ایشان اگر سوار
اسپ باشد بعد سلام دست بر سر گذاشتہ عقب ایشان برود و اگر بر پالکی سوار باشند بعد سلام
مختار است و اگر بر فیل باشند برابر راہ برود و اگر متکلم شوند جواب بدہد و الا در اکانہ دیگر یعنی از
از اسپ فرود آمدہ سلام کنند ایشان و رایان ہند و دیگران علیک نقل شقہ ۸۱ شاہ عالیجاہ
کہ با فضل خان صادر کردہ بودند سید کمال خان درگذشت بوکیل باید نوشت کہ بعرض رساند
احوال متعینان این صوبہ از حضرت پنہان نیست عنایت اللہ خان حسن عمل ہر یک میداند
از حضور پرنور ہر کرا لائق این کار دانند مقرر نمایند کشمیری درین صوبہ نیست کہ ما مقرر کنیم و
عنایت اللہ خان راضی شود اضافہ این افغان البتہ عمل کا غذی خواہد بود و وصول شدنی

نیست پرگنه از جمع می افتد و رعایا ویران میگردند و بنیسل و باین جهت مکوشش معمور گردد اگر بجای
(هنیئة موجب بر ترسیدگی که وزن برابر انور نباشد ۱۲)
یک روپیه لک روپیه بیاید و منظور نیست تغیر بغیر تغیر در کارها خوف الهی دو انهما یا زپرس با دشاهی
شرط است دیوان را نباید که خویش و اقربا را کار فرماید مگر مقتضای در یونی باشد و دیگر هر که اعتماد
(تمام بهر مقام ۱۲)
بر عمال دو باشد بر وه دجاگیر برای ظلم واخذ واجر عمال نگرفتایم
(گرفتن و کشیدن ۱۲ — جمع عامل ۱۲)

خاتمة الطبع

بعد حمد منشی کائنات و نعت سر دفتر موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات مخفی مباد که
درین هنگام همیمنت انجام انشای دلپذیری و منشات بی نظیری موسوم به رقعات عالمگیری
ملقب بکلمات طیبات که بحکم کلام الملوک ملوک الکلام سرآمد کلام سخنوران و در ته افتاح بلاغت
و بیان ست در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور بسرپرستی عالیجناب معلی القاب
رای بهادر منشی پراگ نراین صاحب بهارگو مالک مطبع دام اقباله باهتمام منشی بهگوان دیال صاحب
بماه دسمبر سنه ۱۹۱۲ع بار دوازدهم زیور طبع گرفته ضیای اختتام پذیرفت.

قطعهٔ تاریخ طبع سابق از مورخ باکمال سخنور کامل منشی بهگوان دیال صاحب عاقل ایجنب مطبع هذا

تا ثریٰ چه عدیل عالمگیر	که کلامش عجب دلاویزاست
خوب املا نمود این انشا	فرحت آمیز و هم طرب خیزاست
بهر تاریخ طبع او عاقل	گفت انشای بهجت انگیزاست

رقعات قتیل - جسمین سلیس عبارت مطابق تکلم اہل
زبان ہی مصنفہ مرزا محمد حسین قتیل تخلص -
رقعات ابوالفضل - علامی وزیر اکبر بادشاہ -
پنجرقعہ - مصنفہ ارادتخان واضح اور مشہور پنجرقعہ
ظہوری ہے پورے حاشیہ پر دو شرح ہین -
ا - شرح - از عبدالرزاق ہمنی -
ب - شرح - از مولوی عبدالاحد -
رقعات بیدل - مصنفہ مرزا عبدالقادر بیدل -
رقعات لچھمی نراین - مصنفہ منشی لچھمی نراین -
رقعات منظری - سلیس عبارت کے رقعے مصنفہ
شیخ محمد صادق -
رقعات امان اللہ حسینی
رقعات نظامیہ
رقعات گلستان حکمت - از مولوی عبدالعزیز آروی
پنجرقعہ ولایت - مصنفہ سید ولایت حسین
رقعات فیض آگین - مصنفہ منشی نند کشور -
رقعات نامی - مع تقریظات تصنیف مولوی حکیم
الدین ہیڈ ماسٹر اسکول -
دستور المکتوبات - گلزار ولایت از ولایت حسین -
دستور الصبیان - از مصنفہ منشی نوندھ رائے -
فیاض دلبستان - مکاتیب ہین از منشی ولایت حسین -
سلک سلسل - مصنفہ منشی چھدیکا پرشاد -

لذة الافہام - مصنفہ منشی سید محمد علیخان عرف
نواب دولہ دہلوی -
کشایش نامہ - مع فرہنگ لغات تصنیف منشی
راج -
توقیعات کسریٰ - دستور العمل خسرو بیہ نوشیروان
مصنفہ و مدونہ مرزا جلال الدین طباطبائی -
ط ابوالفضل - ہرسہ دفتر محشی بتحشیہ مولوی بادیعلی
اشک از ابوالفضل -
رسائل طغرا - مع رقعات طغرای مشہدی -
حسن عشق - عبارت متین ہی کہ جسمین کتخدائی
حسن عشق بین زور عبارت آرائی دکھایا ہے رتبہ
نثاری کا بڑھایا ہی مصنفہ نعمت خان علی -
مینا بازار - رنگین عبارت مصنفہ ارادتخان واضح -
شرح مینا بازار - نادر شرح ہی از مولوی امام بخش
صہبائی دہلوی -
سہ نثر ظہوری - مع مقدمات ثلثہ ظہوری مشہور نثر ہی
از ملا نور الدین ظہوری ترشیزی -
شرح سہ نثر ظہوری - نثر از مولانا محمد سعد اللہ -
شبنم شاداب - از ملا ظہیرائے تفرشی بڑے رتبہ
کی انشا ہے آپکو مولوی بادے علی اشک نے
تصنیف فرمایا اُسکے ساتھ فرہنگ اسکے لغات کی منظم کی -
کلیات سہ نثر - مرزا اسد اللہ خان غالب

دہلوی تین نثر

۱- نثر پنج آہنگ

۲- نثر دستنبو

۳- نثر مہر نیمروز

مظہر العجائب - فقرات والفاظ صفات ہر شے کے جو کار آمد انشا نگاران ہیں مصنفہ مرزا محمد حسن قتیل

تاج المدائح - رنگین فقرات صفات مین بہت عمدہ کتاب ہے از جلوہ نمائی طبع رسا منشی انوار حسین تسلیم سوانی -

مفتاح الصفات - فقرات صفاتیہ از منشی رام نراین -

صفات کائنات - یہ بے مثل کتاب ہے اسمین سب اساتذہ کی نثر دن سے فقرات صفت ہر شے موجودہ کائنات کو انتخاب کرکے ایک گنجینہ مرتب کیا ہر صفت کے ساتھ اول اساتذہ کے فقرات لکھکر پھر مصنف نے اپنے فقرات لکھے ہین شائقین انشا نگار کے واسطے یہ کتاب بمنزلہ ایک استاد کے ہے مولفہ سیالکوٹی مل وارستہ -

صحیفہ شاہی - جسمین تمہید القاب و آداب خاتمہ عربی فارسی اشعار ہر قسم کے جسکا استحضار منشیون کیواسطے ضرور ہے جدا جدا مین مرتب ہین یہ وہ کتاب ہے کہ ملا حسین واعظ نے واسطے شاہزادے کے تدوین فرمائی نہایت صفائی چھپی -

کتب انشات و منتخب درس مبتدیان اردو

انشائے خرد افروز - رقعات و عرائض و پروانہ نویسی وغیرہ کا طریق آموزی مصنفہ منشی فخر الدین -

انشائے مادھورام - اردو پورا ترجمہ -

انشائے بہار بیخزان - رنگین عبارت مسجع مصنفہ مولوی غلام امام شہید -

انشائے دلربا - مصنفہ منشی ریوتی پرشاد -

انشائے سرور - بہت عمدہ انشا ہے جسکی بول چال کا لطف موافق محاورہ اردو ہے از مرزا رجب علی بیگ سرور صاحب فسانہ عجائب مرتبہ سید میر احمد -

رقعات اردو - ہر قسم مراتب کے رقعے مولفہ منشی عطا علی تخلص خاک -

دستور الصبیان - اردو -

حلوائے بے دود - دستور العمل نیک چلنی کے مع حکایات از حکیم محمد حسین -

عود ہندی - رقعات چکیدہ خامہ حضرت نجم الدولہ مرزا اسد اللہ خان غالب دہلوی -

سلیس عبارت موافق روزمرہ بول چال اردو ہر محل کے مرتبہ چودھری عبد الغفور -